

## بسم الله الرحمن الرحيم

### عنوان

اقدام و عمل در قرآن - ۳ - صراط مستقیم

### چکیده

اگر در مطالب گذشته مرور نمائیم در همه مراحل دو رکن اصلی هر چند بصورت کلی و یا میانی همیشه مورد بحث بوده اند که از دو پایه رکین هدف گرائی و تعیین راه رسیدن به هدف سرچشمه میگیرند . (حکمت نظری - حکمت عملی)

اکنون که در مراحل اقدام و عمل در واقع اهداف میانی و عملیاتی مورد بحث قرار میگیرند از صراط مستقیم بعنوان راه رسیدن به این اهداف در سراسر سیر و صیورورت انسان به سوی هدف غائی نام میبریم

در متن مصادیق و تعابیر روشنی از این مفهوم در تحت عناوین رسالت ، ولایت ، عترت ، امامت آورده شده است .

### کلید واژه ها

هدایت ، صراط مستقیم، رسالت، امامت، ولایت ، فقیه، عترت

### هدایت از طرف قرآن و عترت

ما اضلال کيفرى داریم؛ اما اضلال ابتدایی نداریم؛ یعنی ممکن نیست خدای سبحان کسی را گمراه بکند؛ اما هدایت دو قسم است:

هدایت ابتدایی داریم که ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ﴾؛ [۱۸] این هدایت ابتدایی است و اگر کسی برابر این هدایت

ابتدایی عمل کند و گوش کند، ذات اقدس الهی هدایت پاداشی به او می‌دهد. هدایت پاداشی غیر از اینکه مطلب را به گوش او برساند،

گرایش قلبی به او عطا می‌کند. او از عبادت لذت می‌برد، در روزه گرفتن هیچ احساس خستگی نمی‌کند. به استقبال ماه مبارک

رمضان می‌رود. این هدایت پاداشی است، عبادت را دوست دارد. این گرایش، این دوستی، این علاقه، این مزید هدایت است. می‌شود

هدایت پاداشی که فرمود: ﴿مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾، [۱۹] ﴿إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾، [۲۰] اینکه فرمود اگر خدا را اطاعت کنید، هدایت

می‌شوید. این هدایت دوم که تکرار هدایت اول نیست؛ وگرنه مقدم و تالی یکی می‌شود: ﴿إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ یا ﴿مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ

قَلْبَهُ﴾، اگر این مقدم و تالی یکی باشد، مبتدا و خبر یکی باشد، اول و دوم یکی باشد که تکرار است. اولی هدایت ابتدایی است، دومی

هدایت پاداشی است.

اما اضلال ابتدایی محال است که خدا ابتدائاً کسی را گمراه بکند. اضلال کيفرى داریم، اضلال کيفرى این است که ذات اقدس الهی

عده‌ای را مکرر، با قول و فعل، به وسیله انبیا، عقل، فطرت، مبلغان الهی می‌گوید، اگر اینها ﴿كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾ [۲۱] دیگر

قابل هدایت نیستند، اینها را به حال خودشان رها می‌کند. این می‌شود اضلال کيفرى! نه اینکه اضلال کيفرى یک امر وجودی باشد،

چیزی باشد - معاذالله - به نام ضلالت که خدا دامنگیرشان کند. این را به حال خود رها می‌کند، وقتی به حال خود رها کرد، سقوط

می‌کند؛ یعنی انسان نیازمندی که فقیر هست، اگر کسی دست او را نگیرد، سقوط می‌کند. قسمت ۶ / نوح / تسنیم

### امانت ولایت

آیه پایانی سوره مبارکه «احزاب» که بحث آن گذشت فرمود: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾؛ [۲۲] وقتی غالب تفسیر را مراجعه می‌کنید می‌بینید که همه سر به آسمان می‌کنند. این امانت، امانت

ولایت است! امانت قرآن است! این امانت آسمان بار امانت نتوان! آنها سر جایش محفوظ است، آنها را که به ما عرضه نمی‌کنند. وجود

مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه، می‌فرماید: امانت مثل نماز و روزه همین مال است، همین بیت‌المال است، شما به هر کسی دادی یا اختلاس کرد یا نجومی درآمد! چرا آسمان را نگاه می‌کنید؟ آنکه البته معلوم است که آن ولایت به هر کسی نمی‌رسد. فرمود: این امانتی که در سوره «احزاب» است، همین بیت‌المال است، شما به دست چه کسی دادی که نزد دید؟ جامعه را به این صورت درنیارود؟ ما که توقع آن مقام را نداشتیم. ما می‌خواهیم خوب زندگی کنیم، همین! گرانی نباشد، امنیت باشد، معتاد نداشته باشیم، بیکار نداشته باشیم، همین! همین که به آیه رسیدیم، آسمان را نگاه می‌کنیم! این نهج البلاغه یعنی نهج البلاغه این را حتماً ببینید و ببینید که این امانتی که ذات اقدس الهی در قرآن دارد: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا﴾، آن مقامات انبیا و اولیاست؟ [۲۳] آن که به ما نمی‌رسد. ما می‌خواهیم یک زندگی خوبی داشته باشیم. زندگی خوب این است که نه بیراهه برویم نه راه کسی را ببندیم. کسی اهل تحصیل است تحصیل بکند، شغل است شغل، تولید است تولید، کار است کار. نه اعتیاد داشته باشیم، نه طلاق داشته باشیم، نه زندانی داشته باشیم، ما این زندگی را می‌خواهیم. آن وقت همین زمینه پیدا می‌شود برای پیدایش اباذرها و سلمان‌ها و اویس قرن‌ها، در همین‌ها پیدا می‌شود. جامعه‌ای که همه‌اش دعوا و زد و خورد و اعتیاد و زندانی و اینهاست که در بین اینها اباذر پیدا نمی‌شود، اویس قرن پیدا نمی‌شود؛ اینها زمینه است.

فرمود خدای سبحان مردم را با نماز، با روزه، با امانت، به همین آیه استدلال کرد؛ فرمود: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ﴾. آن وقت در این زندگی متمنانه، مردان الهی برمی‌خیزند. هم بحرالعلوم از آن در می‌آید در حوزه‌ها، هم اویس قرن از آن در می‌آید در مساجد، هم راه‌های دیگر که - إن شاء الله - امیدواریم روزی جامعه ما به آن سمت حرکت کند قسمت قلم / ۵ / تسنیم

نظام جاهلی را ترسیم می‌کند که چه کسانی در جاهلیت حکمران هستند و خصوصیت‌های جاهلی چیست؟ و منشأ جاهلیت جهلا همان تکاثر است. فرمود خدا می‌داند؛ ولی من گواهی می‌دهم که ﴿لَعَلِّي خُلِقْتُ عَظِيمٌ﴾ هستی و خلق عظیم داشتن با جنون و سفه و امثال آن هماهنگ نیست. همان‌طوری که علم با جهل نمی‌سازد، عقل هم با جاهلیت جهلا نمی‌سازد و جریان هم بعداً برای شما روشن می‌شود که کدام یک از شما مقتون هستید و کدام یک از شما عاقل هستید. خدا هم بهتر می‌داند. این چند جمله را ترجمه کنیم با یک تفسیر کوتاه، تا برگردیم به مسئله خلق عظیم. فرمود در این جامعه کسانی هستند که نه تنها کاذب هستند، مکذب وحی هستند، مکذب آورنده وحی هستند، اینها مکذبین هستند از نظر عقیده و خودشان هم با روغن‌مالی و با مسامحه‌کاری زندگی را پیش می‌برند، دلشان هم می‌خواهد مکتب هم مکتب روغن‌مالی باشد، آورنده مکتب هم مسامحه‌کار باشد. کسی که با مسامحه با روغن‌مالی با بی‌تفاوتی و با بی‌غرظگی بخواهد جامعه را اداره کند به او می‌گویند اهل دهن و وهن است. «دهن»؛ یعنی روغن، «وهن»؛ یعنی سستی. کسی که روغن‌مالی می‌کند دین را، شیرمالی می‌کند، ماست‌مالی می‌کند دین را. قانون را ماست‌مالی می‌کند، شیرمالی می‌کند، روغن‌مالی می‌کند همین! روغن نیست، روغن‌مالی می‌کند. شیر نیست، شیرمالی می‌کند. در بیانات نورانی حضرت امیر هم بود که خواندیم، سوگند یاد کرد، فرمود: «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَ لَا إِبْهَانٍ»؛ [۴] قسم به خدا من اهل روغن‌مالی و ماست‌مالی و شیرمالی نیستم که دین را و جامعه را و حکومت را بخوام اسلام‌مالی کنم. این نیست، حواستان جمع باشد. با قسم یاد کرد: «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَ لَا إِبْهَانٍ». اینجا هم فرمود اینها می‌خوانند ماست‌مالی کنی همین!

### قسمت ۳ / قلم / تسنیم

﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾، بعد فرمود اینها کسانی هستند که حلاف هستند، مرتب سوگند یاد می‌کنند. سوگند مستحضر هستید که مکروه است و در بعضی از موارد قسم دروغ «تَنَزَّرَانَ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ»، [۵] گاهی این در نفرین‌ها می‌گویند که مثلاً خانه‌سرای فلان کس سبزی کاشتند؛ یعنی کلاً ویران شده است، اثری از آنها نمانده است. این «تَنَزَّرَانَ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ»، که قسم دروغ خانه‌ها را ویران می‌کند، فرمودند مطلب راست که نیازی به قسم ندارد. مطلب دروغ هم که با قسم راست نمی‌شود، چرا شما سوگند یاد می‌کنید؟!

فرمود اینها مکذّب هستند، یک؛ دلشان می‌خواهد با مسامحه حکومت بکنی، ﴿وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ﴾، مرتّب سوگند یاد می‌کنند. مهین هم هستند، پست هستند، خوار هستند، این دو؛ ﴿هَمَّازٍ﴾ هستند، بدگو هستند، بد دهن هستند، سه؛ ﴿مَشَاءٍ بِمِيمٍ﴾ هستند، اهل نیمه هستند، سخن‌چین هستند، راست را با دروغ و دروغ را با راست مخلوط کرده، از جایی به جای دیگر منتقل می‌کنند: ﴿مَنَاعٍ لِّلْخَيْرِ﴾؛ نه خودشان کار خیر می‌کنند، بلکه جلوی کار خیر دیگران را هم می‌گیرند: ﴿مُعْتَدٍ أَتِيمٍ﴾؛ اهل تعدی و اهل تجاوز هستند و اهل اثم و معصیت و گناه هستند. این آثار جاهلیت است. فرمود حرف‌های اینها را گوش نده! پیشنهادهای اینها را نپذیر. اینها دستشان برسد ﴿عُتْلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ﴾؛ بدخو، خشن، دستشان برسد اهل ترور و کشتن هستند. چنین چیزی «عُتْلٌ» است. قسمت / تسنیم / ۳ / قلم

منشأ همه این بدخویی‌ها و بدخلقی‌ها داشتن امکانات و ثروت است: ﴿أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ﴾. در سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود اگر کسی مال دارد، ما به او مال دادیم یا فرزند دادیم، او خیال نکند که این خیر است. آیه ۵۵ به بعد سوره مبارکه «مؤمنون» این بود که ﴿أَيُّ يَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ بَنِينَ \* نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ \* إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ \* وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ \* وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾، [۷] اینها کسانی‌اند که ﴿أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾. [۸]

پس داشتن مال و بنون خیر نیست، یک آزمون الهی است. اینها چون مال و بنون دارند، حَلَّاف هستند، مهین هستند، نماء هستند، مَشَاء هستند، معتد هستند، عُتْلٌ هستند، زَنِيم هستند و امثال آن. قسمت / تسنیم / ۳ / قلم

## تبعیت

در قرآن دارد اینها نمی‌شنوند؛ یعنی ترتیب اثر عملی نمی‌دهند و گر نه اینها می‌شنوند و کاملاً درک می‌کنند. البته بعدها فرمود: ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾، [۲۲] ما دیگر توفیق فهم آن مازاد را از اینها گرفتیم بعد حالا اینها بیایند معارف را بفهمند نیست، چون ما خیلی از این سفره‌ها را برای اینها پهن کردیم اینها پس زدند. بعد ما توفیق را از اینها گرفتیم. قبلاً هم ملاحظه فرمودید که ذات اقدس الهی اضلال کفری دارد، یک؛ و اضلال کفری هم امر وجودی نیست امر عدمی است، دو؛ فرمود: ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾، [۲۳] ﴿وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾، [۲۴] هدایت پاداشی امر وجودی است؛ یعنی شرح صدر می‌دهد، توفیق می‌دهد، داشتن شاگرد خوب، استاد خوب، رفیق خوب، امکانات خوب، پدر خوب، مادر خوب، هم‌بحث خوب، هم‌درس خوب، همه اینها توفیقات الهی است. کسی را که خدا بخواهد بپروراند، یک هم‌حجره خوبی، یک هم‌بحث خوبی، یک دوست خوبی به او نصیب می‌کند تا کم‌کم حکم بالا بیاید. داشتن استاد خوب، شاگرد خوب، هم‌حجره خوب، از بهترین توفیقاتی است که خدا می‌خواهد کسی را بپروراند. اینها برای آنهاست. گرایش قلبی که او میلش به این سمت باشد، این ﴿يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ و اگر - خدای ناکرده - کسی بیراهه رفت، چند بار ذات اقدس الهی فیض را در اختیارش می‌گذارد اگر او پس زد، از این به بعد ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ﴾. این ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ﴾ که اضلال کفری است، اضلال ابتدایی نیست، چون ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ [۲۵] است، ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ﴾؛ [۲۶] هیچ کس را خدا گمراه نمی‌کند. اما اگر کسی عالمناً عامداً چندین بار فیض الهی را پس زد، از این به بعد ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ﴾. این ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ﴾ یعنی چه؟ یعنی کسی را گمراه می‌کند؟ این اضلال کفری امر وجودی نیست امر عدمی است؛ یعنی آن فضل و فیضی را که قبلاً به او می‌دادیم حالا گرفتیم. این آغاز سوره مبارکه «فاطر» از امهات این مسائل است، فرمود: ﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ﴾؛ فرمود دری را که خدا از رحمت باز بکند، هیچ کسی نمی‌تواند ببندد. دری را که رحمت باز نکند، نه در عذاب را باز کند، ﴿وَ مَا يُمَسِّكُ﴾؛ ندهد، این ندادن امر وجودی نیست؛ نه چیزی به عنوان ضلالت می‌دهد، آن فیض را می‌گیرد، آن شخص را به حال خود رها می‌کند، او می‌افتد. این است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها عرض می‌کرد: «وَ لَا تَكُنِّي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةً عَيْنٍ أَبَدًا»، [۲۷] همین است. همه ما در حدّ آن کودک نوزاد هستیم، یک لحظه او را رها کنند می‌افتد. یک لحظه ما را به حالمان رها کنند می‌بینید که یک حرف بد از زبان ما در می‌آید، بعد ده‌ها بار باید عذرخواهی بکنیم، «وَ لَا تَكُنِّي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةً

عَيْنِ أَبَدًا». فرمود ما اگر چندین بار در رحمت را باز بکنیم این بی‌اعتنایی بکند او را به حال خودش رها می‌کنیم، ﴿وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ﴾؛ ما چیزی به نام ضلالت نمی‌دهیم، رحمت خود را به او نمی‌دهیم.

بنابراین این بخش‌هایی هم که ذات اقدس الهی درباره آنها فرمود، اینجا عمداً می‌فهمیدند و اگر کسی عالماً عامداً به حرف‌های خدا اعتنایی نکند، از آن به بعد یک توفیق فهم را می‌گیرد این را به حال خودش رها می‌کند. این بخش مربوط به آن مسئله دو قسم سمع داشتن، دو قسم بصر داشتن، دو قسم کلام داشتن و مانند آن. قسمت ۶/مجادله/تسنیم

به ما گفتند برو حرم بگو من می‌خواهم محقق باشم، «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أُبْطِلْتُمْ!»! آن بخش‌هایی هم که شما فرمودید بعضی از علوم هستند که «لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيُّ مُرْسَلٍ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ»، این را اضافه کردید: «أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ [۲۵] «مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ» خبر به داعی انشاء یعنی به داعی انشاء. این جمله‌ها که خبریه نیست. دعا، زیارت، اینها همه جمله‌های انشایی است. اینکه خبر نیست. این‌گونه از جمله‌های خبریه به داعی انشا القا شده؛ یعنی ای امام رضا (صلوات الله علیک)! من آمدم که یک مقدار از آنهایی که شما گفتی کسی نمی‌تواند حمل بکند، به ما بدهید ما حمل بکنیم، «مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ». همین است! فرق ما با عوام چیست؟ ما برای زیارت می‌رویم طلب مغفرت پدر و مادر می‌کنیم، اینکه مشترک همه است. قسمت ۶/مزل/تسنیم

این «زیارت جامعه» را مگر گفتند یک گروه خاص باید بخوانند؟ یا گفتند هر کسی توانست بخواند؟ چرا ما روی این «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ» تکیه نکنیم؟ چرا به جد نخوانیم؟ حالا کسی می‌رود، سرماخورده است یا غیر سرماخوردگی دارد، یک مقدار یا چهار روز بیمار است، آن قفل را می‌گیرد، چرا ما این کار را نکنیم؟ چرا ضجه نزنیم برای «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ»؟ چرا ضجه نزنیم؟! چه کسی ضجه زد به او ندادند؟ چه کسی خواست به او ندادند؟ بله، ما آنها را می‌خوانیم؛ اما می‌گوییم خدایا! علم فراوانی داری، نظام ما، انقلاب ما، خون شهدای ما، ما باید اینها را منتقل کنیم به جهان. چرا چهار تا کمونیست آن حرف را بزند و خدای خالق شمس و قمر که با یک مشت دود آفتاب را آفرید، حرف او جاری نشود. چرا ما این کار را نکنیم؟! اگر بخواهیم یقیناً می‌دهند. اگر مقدور ما نبود که نگفتند بخواهید. این تقریباً بهترین شناسنامه اهل بیت (علیهم السلام) است، چند تا زیارت دارند این «زیارت جامعه کبیر» همین است. «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ»، چه کسی گفته که به ما نمی‌رسد که مثل علامه طباطبایی یا علامه امینی بشویم؟! قسمت ۶/مزل/تسنیم

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، [۱۱۱] آن هدایت عمومی که شده و آن ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ [۱۱۲] است. این هدایت ویژه است، فرمود شما دو قدم جلوتر بیاید، ما راه را به شما نشان می‌دهیم. آدرس می‌خواهید نزد ماست، کجا می‌خواهید موفق باشید، چطور می‌خواهید پیروز بشوید، نزد ماست. دو قدم بیا ما بقیه را به شما می‌گوییم. این ﴿وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ﴾، این هدایت پاداشی است، نه هدایت ابتدایی. هدایت ابتدایی آن است که ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾؛ [۱۱۳] اما اینکه می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾، [۱۱۴] می‌فرماید: ﴿إِنْ تُطِيعُوهُ﴾؛ [۱۱۵] اگر اطاعت کنید، هدایت می‌شوید، این هدایت پاداشی است؛ یعنی قلب شما را ما طرزی هدایت می‌کنیم، راهنمایی می‌کنیم، گرایش می‌کنیم که هم بفهمید و هم گرایش پیدا کنید، این کار را می‌کنیم. شما دو قدم بیایید، ما این کار را می‌کنیم. این ﴿وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ﴾، این هدایت ابتدایی که نیست. اگر هدایت ابتدایی نبود که این جهاد را از کجا پیدا می‌کرد. این معلوم می‌شود که هدایت پاداشی است، هدایت ثانیه است. اینها را انجام داد فرمود این کارها را بکن، ما انجام می‌دهیم.

قسمت ۵/ مزل/تسنیم

## محبت اهل بیت

ما فقط محبت اهل بیت را خواستیم که این محبت اهل بیت به سود خود اینهاست. قبلاً هم به عرض شما رسید اینکه فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، [۱۱۳] این را در آیه دیگر فرمود: ﴿مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾؛ به سود شماست. شما

رهبران الهی را که عدل محض اند دوست داشته باشید که راحت زندگی می‌کنید؛ منتها قبلاً هم بحث شد اینکه فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، این دوستی اهل بیت به معنای حال، نه به معنی ملکه، این نه مقصود قرآن است نه اجر رسالت است. دوستی ابی عبدالله، دوستی حضرت امیر؛ مگر ممکن است کسی حضرت امیر را بشناسد و حسین بن علی (سلام الله علیهما) را بشناسد و به اینها علاقه‌مند نباشد؟ شما ببینید ایام تاسوعا و عاشورا این کلماتی‌ها صف می‌بندند برای اینکه نذری بگیرند، اینکه فرمود: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، معنایش این نیست که صرف دوستی این خاندان باعث نجات است. سرش این است که این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾، مفعول واسطه برای مودت نیست. ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، اگر این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ مفعول واسطه برای مودت بود، صرف دوستی کافی بود؛ اما این ظرف لغو نیست که مفعول واسطه برای مودت باشد. این ظرف مستقر است، چون ظرف مستقر است: این ظرف ظرف مستقر است ملکه می‌خواهد. عقیده، ایمان، عمل، در هم شئون من تابع اینها هستیم، این محبت است این نجات پیدا می‌کند قسمت ۸/قلم/ تسنیم

ذات اقدس الهی به ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) فرمود: منصب نبوت، رسالت، امامت، اینها «عهد الله» هستند، کلید آن به دست خداست. انسان به این مقام نمی‌رسد، این عهد باید برسد و این عهد به هر کسی نمی‌رسد؛ ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>[۱]</sup> این «عهد» فاعل «ینال» است؛ یعنی عهد من باید برسد، نه اینکه دیگران کسب بکنند. این نظیر اجتهاد یا مقامات علمی نیست که کسی زحمت می‌کشد به این مقام می‌رسد. اما نبوت، رسالت، امامت، اینها «عهد الله» هستند. نفرمود: «لا ینالها إلا فلان»؛ فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي﴾، که این عهد مضاف است و فاعل؛ عهد من باید برسد، به همه نمی‌رسد. لذا فرمود این منصب نبوت، رسالت و امامت کسبی نیست که کسی درس بخواند یا ریاضت بکشد بشود امام.

ولایت هم کسبی است، یعنی انسان می‌تواند تلاش و کوشش بکند؛ منتها آن مقام عالی کسبی نیست. لذا زن می‌تواند به مقام ولایت برسد که باطن همه اینهاست، مثل صدیقه کبری (سلام الله علیها). آنها کارهای اجرایی است کلیدش به دست خداست باید این منصب‌های اجرایی را بدهد، آن هم فقط به مرد می‌دهد؛ برای اینکه کارهای اجرایی است. اما ولایت که باطن نبوت، رسالت، امامت و همه اینهاست، این کار اجرایی نیست؛ لذا هم به زن می‌رسد مثل مریم و صدیقه طاهره (سلام الله علیهما) هم به مرد می‌رسد. اما اینکه کجا می‌شود مثلاً به آن مقام راه پیدا کرد یا نه؟ این راه‌های الهی است. غرض این است که اخلاق حرف اول را می‌زند قسمت تسنیم قلم/ ۵

. ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾، درجات هم به دست ذات اقدس الهی است.

## عشق

حیف این کلمه نورانی «عشق» که از دست ما گرفته شد، دیگران با آن بازی کردند! این روایت جلد دوم اصول کافی امام (سلام الله علیه) فرمود: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ»؛ [۲۵] فاضل‌ترین و برجسته‌ترین مردم کسانی‌اند که به عبادت عشق بورزند، با آن معانقه کنند، با آن دست به گردن باشند. جریان وجود مبارک حضرت امیر که بیست سال قبل از جریان کربلا از صفین برمی‌گشتند به کوفه همین بود. حضرت از اسب پیاده شدند، مقداری خاک گرفتند، این خاک را بو کردند، فرمودند: «هَاهُنَا هَاهُنَا»، [۲۶] یک مقدار اشک ریختند عرض کردند یا علی! اینجا چیست؟ فرمود: «مَصَارِعُ عَشَاقٍ»؛ [۲۷] عاشقانی در این سرزمین می‌آرمند، همین کربلا بود!

این عشق باعث می‌شود که انسان این عقل اندیشه‌ورز کار نکند. این است که حضرت در این خطبه فرمود: «نَقَدَّ خَوْلَطُوا»؛ اینها قاطی نکردند، «و نَقَدَّ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ». این چرا عقل دو وقت نور نمی‌دهد: یک وقت است که دیگر - خدای ناکرده - مست جوانی

دارد، مست دنیا دارد، این را ظِلّ گرفته است و دیگر همین مثالی شیخ بهایی در صمدیه دارد «إنارة العقل مكسوف بطوع هوى»، [۲۸] این است. آفتاب را گاهی ظِلّ می‌گیرد، عقل را ظِلّ می‌گیرد، موقع مستی، غرور، هوس، غضب، عصبانیت این را ظِلّ می‌گیرد و دیگر این عقل نور ندارد، نورش نمی‌رسد. یک وقت است که عقل تحت الشعاع قلب قرار می‌گیرد که «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ». دیدید این ماه وقتی تحت الشعاع باشد، نزدیک آفتاب باشد، نوری ندارد، نور هم‌ااش برای آفتاب است. ما اصلاً خود ماه را نمی‌بینیم. این ماهی که تحت شعاع شمس است، اصلاً نور ندارد. عقل اگر تحت شعاع قلب قرار بگیرد، نور ندارد تا به آن بگویی که چرا زره را گرفتی؟! این‌طور نیست. قسمت ۲ / قلم/تسنیم

ببینید این دو نمونه را ذات اقدس الهی در قرآن کریم ذکر کرد و به همه فرمود به یاد اینها باشید. داؤد(سلام الله علیه) رهبری انقلاب را داشت: ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾. [۳۰] تنها معلم کتاب و حکمت و امثال آن نبود؛ این علوم را تعلیم می‌داد، مبارز سیاسی بود، مبارز اجتماعی هم بود، در جبهه هم شرکت کرد، یل میدان هم بود: ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾. حالا شده ولی انقلاب و رهبر انقلاب. خدای سبحان هم به او امکانات فراوانی داد، این نمونه اسلام است. به داؤد چه داد؟ فرمود ما به داؤد در کنار آن علوم فراوان، دو چیز را برای شما شرح می‌دهیم که دادیم: یکی آهن سرد را در دست او مثل موم نرم کردیم. یکی هم به او آموختیم که از این آهن چگونه استفاده کند. آن دومی چون از سنخ علم بود، آموختن بود، تعبیر به علم کرد، فرمود: ﴿وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ نَبُوسٍ لَكُمْ﴾، [۳۱] دیگران هم می‌توانند یاد بگیرند، چون علم است، تعبیر به «علمنا» کرد؛ اما آن اولی که از سنخ علم نیست، از سنخ معجزه و کرامت است، فرمود ما این آهن سرد را در دست او مثل موم نرم کردیم: ﴿وَ اٰتٰنَا﴾، [۳۲] نه «علمناه الالانة الحديد» این از سنخ علم نیست؛ لذا معجزه را نمی‌شود بحث کرد، به پیغمبر و امام گفت که ما چه کار بکنیم، معجزه بیاوریم؟ این به قداست و عظمت روح برمی‌گردد، این به درس و بحث بر نمی‌گردد. این به تصور و تصدیق و دلیل و مدعا و اینها بر نمی‌گردد. روح اگر الهی شد، این قدرت را پیدا می‌کند؛ لذا هیچ یعنی هیچ! معجزه و کرامت، اینها از سنخ علم نیست تا آدم درس بخواند کرامت داشته باشد، معجزه داشته باشد، اینها به قداست روح است. کلاً از درس و بحث بیرون است، نه اینکه از سنخ علم است؛ منتها خدا به او یاد داد. این «نگار من که به مکتب نرفت»، [۳۳] از سنخ علم است؛ اما همین نگار کارهای غیر علمی می‌کند. معجزه یعنی معجزه! درس و بحث یعنی درس و بحث! لذا در جریان داؤد(سلام الله علیه) فرمود: «وَ عَلَّمْنَاهُ الالانة الحديد» ما یاد دادیم چگونه آهن را مثل موم نرم کند! ما در دست او نرم کردیم. از سنخ علم نیست.

این رهبر انقلاب، دشمن هم دارد، سنگین‌ترین قدرت‌های آن روز هم در اختیار او است. اگر کسی آهن را مثل موم می‌تواند نرم کند، چرا از این آهن شمشیر و دشنه و نیزه و تیر درست نکنند برای دشمن؟! فرمود این کارها را نکن! فقط زره بیاف. این دین بوسیدنی نیست؟! الان شما ببینید آمریکا و غیر آمریکا اینها را حیف است که انسان اسم اینها را ببرد! تمام این کارخانه‌های سلاح‌های آدم‌کشی آنها سه شیفته دارند کار می‌کنند برای کشتن بشر. آن وضع یمن، آن وضع سوریه! انبیا این را آوردند، مسیحی‌ها باید همین حرف را بزنند، این داؤد که تنها مختص ما نیست، برای یهودی‌ها هم هست، برای مسیحی‌ها هم هست، برای هر کسی که به هر حال به خدا معتقد است. فرمود حالا که سنگین‌ترین قدرت را داری، زره بیاف! سلیمان بن داؤد آن هم پسرش! این چه کتابی است واقعاً! سلیمان را چه کار کردیم؟ سلطنت سلیمان معروف بود. فرمود: ﴿وَ اَسَلْنَا﴾، [۳۴] ﴿وَ اَسَلْنَا﴾؛ یعنی ﴿وَ اَسَلْنَا﴾! یعنی ما این معدن مس را سیل‌وار در اختیار او قرار دادیم، دیگر کارخانه نوب آهن نمی‌خواهد، ذوب سرب نمی‌خواهد. این مثل آب در اختیارش است. به این سلیمانی که این سرب مثل آب در اختیارش است، گفتیم شمشیر نَساز، تیر نَساز، دشنه نَساز. دیگ و دیگبر بساز، ظرف بساز. این است! این دین بوسیدنی نیست؟! مگر جنگ جهانی اول و دوم حداقل هفتاد میلیون را خاک کردند، به جایی رسیدند؟ الان هم هر روزه دارند می‌کشند. حالا تنها یمن و غیر یمن نیست. مگر با کشتن جامعه اصلاح می‌شود؟!

حالا این تنها در قرآن کریم نیست، در کلمات عترت که اینها قرآن ناطق هستند همین حرف‌هاست. مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) نقل می‌کند که کسی مسئله شرعی را از امام صادق(سلام الله علیه) سؤال کرد. مسئله شرعی را همه ما می‌دانیم که فروش اسلحه به کافری که علیه مسلمان‌ها در جنگ است، حرام است، جزء مکاسب محرّمه است، این را همه ما می‌دانیم. این شخص آمده به خدمت حضرت عرض کرد که دو محلّ هستند، دو قریه هستند که به جنگ هم افتادند، هر دو هم کافرند، فروش اسلحه الآن بازارش گرم است، من اجازه دارم بفروشم یا نه؟ کافری با کافر در جنگ است. اینجا مرحوم کلینی نقل می‌کند که حضرت فرمود: «بِعُهُمَا مَا يَكْنُهُمَا»؛ [۳۵] این دین، دین مظلوم است. فرمود بله بفروش؛ اما این سه مطلب را فرمود؛ فرمود بفروش، یک؛ به هر دو گروه بفروش، دو؛ سلاح‌های دفاعی بفروش. شمشیر نفروش، خود و زره و سپر و اینها را بفروش، به هر دو گروه بفروش. نگو اینها کافرند، چرا بشرکشی بشود؟ مگر با بشرکشی جامعه اصلاح می‌شود؟! این دین بوسیدنی نیست؟! فرمود: «بِعُهُمَا مَا يَكْنُهُمَا» هر دو کافرند؛ اما شمشیر برای اینکه انسان بیابان داشته باشد، حیوانی مزاحم او نشود. شمشیر نفروش، زره و سپر و خود و چکمه و اینها که سلاح دفاعی است بفروش. این را قرآن ناطق از همین جریان داؤد و سلیمان گرفته است. این دین است! هیچ ممکن نیست با کشتار گروهی یا قبیله‌ای یا نیابتی یا مباشرتی بشود جامعه را اصلاح کرد. اینها نه خیر دنیا را می‌خواهند نه خیر آخرت را می‌خواهند.

قسمت ۲/قلم/تسنیم

حالا این تنها در قرآن کریم نیست، در کلمات عترت که اینها قرآن ناطق هستند همین حرف‌هاست. مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) نقل می‌کند که کسی مسئله شرعی را از امام صادق(سلام الله علیه) سؤال کرد. مسئله شرعی را همه ما می‌دانیم که فروش اسلحه به کافری که علیه مسلمان‌ها در جنگ است، حرام است، جزء مکاسب محرّمه است، این را همه ما می‌دانیم. این شخص آمده به خدمت حضرت عرض کرد که دو محلّ هستند، دو قریه هستند که به جنگ هم افتادند، هر دو هم کافرند، فروش اسلحه الآن بازارش گرم است، من اجازه دارم بفروشم یا نه؟ کافری با کافر در جنگ است. اینجا مرحوم کلینی نقل می‌کند که حضرت فرمود: «بِعُهُمَا مَا يَكْنُهُمَا»؛ [۳۵] این دین، دین مظلوم است. فرمود بله بفروش؛ اما این سه مطلب را فرمود؛ فرمود بفروش، یک؛ به هر دو گروه بفروش، دو؛ سلاح‌های دفاعی بفروش. شمشیر نفروش، خود و زره و سپر و اینها را بفروش، به هر دو گروه بفروش. نگو اینها کافرند، چرا بشرکشی بشود؟ مگر با بشرکشی جامعه اصلاح می‌شود؟! این دین بوسیدنی نیست؟! فرمود: «بِعُهُمَا مَا يَكْنُهُمَا» هر دو کافرند؛ اما شمشیر برای اینکه انسان بیابان داشته باشد، حیوانی مزاحم او نشود. شمشیر نفروش، زره و سپر و خود و چکمه و اینها که سلاح دفاعی است بفروش. این را قرآن ناطق از همین جریان داؤد و سلیمان گرفته است. این دین است! هیچ ممکن نیست با کشتار گروهی یا قبیله‌ای یا نیابتی یا مباشرتی بشود جامعه را اصلاح کرد. اینها نه خیر دنیا را می‌خواهند نه خیر آخرت را می‌خواهند.

قسمت ۲/قلم/تسنیم

﴿فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِّبِينَ﴾؛ حرف اینها که دین را، وحی را تکذیب می‌کنند گوش نده، برای اینکه اینها ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾؛ اینها می‌خواهند تو هم روغن‌مالی کنی، آنها هم روغن‌مالی کنند. به هر حال تو هم با مسامحه رفتار کنی، آنها هم با مسامحه رفتار کنند. تو هم با اسلام‌مالی رفتار کنی، آنها هم با اسلام‌مالی رفتار کنند، همین! آنها شیرمالی و ماست‌مالی را دیدند، الآن حکومت اسلامی است، اسلام‌مالی می‌خواهند: ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ﴾، «دُهن»؛ یعنی روغن، روغن‌مالی کنید. وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ حَابَطَ الْعَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَ لَا إِبْهَانٍ»؛ [۳۶] من نه اهل و هن هستم نه اهل دُهن. نه اسلام‌مالی می‌کنم نه روغن‌مالی. دُهن یعنی این، و هن یعنی آن. کسی که روی میز بنشیند؛ بالای میز، پایین میز، زیر میز هر جا رشوه بدهند و بگیرد، این همان اِدْهَان و روغن‌مالی و اسلام‌مالی است به نام حکومت اسلامی. حیف این خون‌های پاک شهدا نیست! البته اینها زنده‌اند، یقه آدم را می‌گیرند. این ﴿لَهُمْ جَزَاءٌ فِي الدُّنْيَا﴾ [۳۷] همین است. فرمود ما به هر حال صبر می‌کنیم؛ اما در کمین هستیم: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِأْسٍ صَادٍ﴾ [۳۸] ما آبرویر

هستیم، این طور نیست که حالا کسی با دین ما بازی بکند، ما رها بکنیم؛ ولی اینها ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾، پیغمبر! اینها اسلام مالی می‌خواهند، روغن مالی می‌خواهند، همین! وجود مبارک حضرت امیر در نهج‌البلاغه هست، سوگند یاد کرد: «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْعَيَّ مِنْ إِهْهَانٍ وَ لَا إِهْهَانِ»، نه من اهل روغن مالی هستم نه اهل ماست مالی. نه اهل اسلام مالی. من هستم و جد! این بیان نورانی حضرت امیر از همین آیه‌ای که ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته گرفته شده است. فرمود مواظب باش! اینها یک اسلام مالی می‌خواهند. ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾ که امیدواریم ذات اقدس الهی دینش را حفظ کند!

قسمت ۲/قلم/تسنیم

حقیقت و مخامر و اعلائی و کلید آن و باب اشیا و رضای خداوند، اطاعت امام است بعد از معرفت او. آگاه باشکه اگر مردی شبها به عبادت ایستد و روزها روزه گیرد و تمام مالش را صدقه دهد و تمام روزگار را حج کند، و نشناسد ولایت ولی خدا را تا موالات او کند و تمام اعمالش به راهنمایی او باشد، نیست برای او بر خدای تعالی حقی و ثوابی و نمیباشد از اهل ایمان.

و اخبار در این باب و به این مضامین بسیار است. و از مجموع اخبار استفاده شود که ولایت شرط قبول اعمال، بلکه شرط قبول ایمان به خدا و به نبوت رسول مکرّم (ص) است

ولایت و معرفت شرط قبول اعمال است از اموری است که از مسلمات بلکه ضروریات مذهب مقدس شیعه است

(چهل حدیث)

## رسالت

اما آنچه که در این آیه مطرح است، مربوط به ولایت او به آن معنا که «ولی الله» باشد، نیست. ولایت غیر از والی بودن این والی بودن یک کار اجرایی است که از او به عنوان رهبری یاد می‌شود؛ اما آن ولایت تکوینی حساب دیگری دارد. آن ولایت ریشه نبوت و ریشه رسالت است، وقتی آن ولایت شد که اعجاز برای ولایت است، آن ولایت شد به دنبال نبوت و رسالت حضور و ظهور پیدا کرد؛ آن‌گاه این رسول کارهای اجرایی دارد و مقررات وضع می‌کند. همه این بحث‌ها که در این روزهای اخیر شد، ناظر به رهبری رسول است و همه بحث‌هایی که این آیه ﴿مَا أَقَاءَ اللَّهُ﴾ به عهده دارد، مربوط به رهبری رسول است، نه مربوط به رسالت رسول و این مقام وضع‌شدنی نیست، وگرنه همان هرج و مرجی که لازم می‌آمد، لازم می‌آید: ﴿فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ﴾، [۱۱۱] خواهد بود، چون امر مریح باطل، است قهراً نظمی باید داشته باشد و بهترین نظم همان نظم الهی است؛ بر همین اساس در ذیل آیه فرمود: ﴿وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، این هم از موارد اختلاف بین شیعه و اهل سنت است. ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ﴾؛ یعنی هر چه را که رسول به شما داد، بگیریید و هر چه را که نهی کرد، منتهی بشوید. اهل سنت نوعاً مثل امام رازی در تفسیرش از اشاعره و زمشخری در کشاف از معتزله و همراهان این دو فکر هم به همین وضع معنا کردند که این ﴿مَا آتَاكُمُ﴾؛ یعنی «ما أعطاکم» هر اندازه مالی که از این فیء به شما داد، قبول کنید. و هر اندازه که نداد اعتراض نکنید.

قسمت ۷/حشر/تسنیم

یکی از ادله حجیت خبر و امثال آن که احیاناً تمسک می‌کنند، برای همین است بعد از تنزیل ائمه (علیهم السلام) به منزله خود معصوم (سلام الله علیه) است. این کار، کار مطلق است و این کار همان‌طور که مرحوم امین‌الاسلام اشاره کردند، بعد از وجود مبارک رسول به ائمه (علیهم السلام) می‌رسد تا اینجا در مجمع‌البیان هست که بعد از حضرت به ائمه قائمین مقام او می‌رسد؛ اما می‌توان گفت به اینکه چون بر این مطلقه است و هرگز دین تعطیل نیست، این ائمه دو قسم‌اند: ائمه بالاصاله که معصومین (علیهم السلام) هستند و

ائمه بالتبع که جانشینان آنها هستند. این سمت را هر کدام از ائمه یکی پس از دیگری حفظ می‌کردند و می‌گرفتند، کارهایی که مربوط به امام قبلی بود امام بعدی به عهده می‌گیرد؛ مثلاً آنچه را که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه ذکر می‌کند، ملاحظه می‌فرمایید که آنها هر سمتی که برای امام قبلی بود به عهده می‌گرفتند، هر کاری که برای شخص امام قبلی بود به ورثه او واگذار می‌کردند. در جلد دوم من لا یحضره الفقیه از مجلدات چهار جلدی صفحه ۴۳: «أبی‌علی بن راشد آمده حضور امام هادی (سلام الله علیه) امام دهم، «وَرُوِيَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ النَّثَالِثِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «أَبِي الْحَسَنِ ثَالِثًا، إِمَامًا دَهْمًا (سَلَامًا اللَّهُ عَلَيْهِ)»» که پدر امام حسن عسکری (سلام الله علیه) است. «أبی‌علی بن راشد عرض کرد «إِنَّا نُؤْتَى بِالشَّيْءِ فَيُقَالُ هَذَا كَانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)»، گاهی بعضی از اموال را می‌آورند به من می‌دهند، می‌آورند نزد ما می‌گویند این برای ابی‌جعفر است منظور از این ابی‌جعفر، ابی‌جعفر ثانی است؛ یعنی امام جواد (سلام الله علیه) امام محمد تقی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) این شخص وکیل حضرت هادی بود، وکیل امام دهم بود وکیل امام دهم به حضرت هادی عرض می‌کند که بعضی‌ها نزد ما مالی می‌آورند، می‌گویند این اموال امام نهم هست، ما چه کنیم؟ «فَيُقَالُ هَذَا كَانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ» این ابی‌جعفر ثانی است؛ یعنی امام جواد (سلام الله علیه) «فَكَيْفَ نَصْنَعُ» قبول کنیم یا نکنیم؟ «فَقَالَ مَا كَانَ لِأَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَبَبِ الْإِمَامَةِ فَهُوَ لِي وَ مَا كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَهُوَ مِيرَاثٌ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)»، به وکیلش فرمود شما توضیح بخواهید هر مالی که به عنوان سهم امام بود یا فیء و انفال بود، خلاصه جزء شئون امامت بود، در اختیار پدرم قرار داشت، آن فقط به من می‌رسد و اما اموالی اگر برای پدرم بود، نه به سبب امامت، بلکه برای شخص او بود، آن میراث است و به سایر ورثه می‌رسد، فَهُوَ لِي وَ مَا كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَهُوَ مِيرَاثٌ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)»، این همچنان بود. حالا اگر کسی بگوید که این احکام فقط در همان صدر اسلام بود یا برای همان چند سالی بود که گذشت و دیگر این مسایل خمس و فیء و انفال و امثال آن را باید گرفت، می‌ماند یک سلسله عبادات خشک شخصی، این همان مصداق کامل انفکاک دین از سیاست است - معاذ الله - آن وقت آن همه ادله و براهین که بشر پیغمبر می‌خواهد، بشر قانون می‌خواهد، بشر بدون قانون‌گذار نخواهد شد، همه این ادله عقلی می‌ماند برای همان چند سال. اگر دلیل عقلی تاریخی شد و تخصیص‌پذیر بود، یقین داشته باشید که دلیل عقلی نیست، چون «عقلیة الأحكام لا تُخصَّصُ» دلیل عقلی را نمی‌شود تاریخی کرد، برای آن زمان است. اگر بشر قانون می‌خواهد و قانون باید الهی باشد، این باید ابدی باشد. اگر گفتیم نه، بشر قانون می‌خواهد؛ ولی از سنه سیزده سال قبل از هجرت تا سنه ۲۵۰ هجری، بعداً قوانین اجرایی نمی‌خواهد، فقط عبادات می‌خواهد، معلوم می‌شود آن دویست سال هم باطل بود. اگر چیزی حکم عقلی شد که بشر برای حفظ نظم که **﴿فهم فی امر مریح﴾** نباشد، احتیاجی به قانون دارد، حتماً و قانون هم باید الهی باشد، حتماً اگر کسی گفت این قانون برای آن ده سال است؛ یعنی این قانون عقلی نیست، چون این برهان که برهان نقلی بگوید کسی بگوید این برای آن دویست سال است که براهین نقلی، مثل عموماً و اطلاقات قابل تخصیص و تقیید هستند؛ اما مسئله نبوت، مسئله امامت، نیاز بشر به قانون اینها که حکم نقلی نیست، می‌شود حکم عقلی، اگر حکم عقلی شد، این همان است که می‌گویند در احکام عقلی، سالبه جزیه نقیض موجب کلیه است، موجب جزیه نقیض سالبه کلیه است؛ اما در احکام نقلی سالبه جزیه، مخصَّص موجب کلیه است، موجب جزیه، مقید سالبه کلیه است. هیچ تعارضی بین سلب کلی و ایجاب جزعی، چه در اطلاق چه در عموم در ادله نقلی اصلاً نیست، باب تخصیص واسع است و باب تقیید هم واسع؛ اما اگر مسئله، مسئله نقلی نشد، مسئله عقلی شد و چون «عقلیة الأحكام لا تُخصَّصُ»، اگر کسی گفت این قانون برای آن وقت بود؛ یعنی اصلاً قانون نیست. وقتی اگر قانون نبود اصل برهان عقلی زیر آن آب بسته می‌شود؛ لذا این ذیل که فرمود: **﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ﴾**، رسول «بما آتاه والی» است نه رسول «بما آتاه رسول»، چون رسول «بما آتاه رسول» احکام مطلق را اطلاق می‌کند نه کارهای جزئی، کارهای اجرایی را «بما آتاه والی» انجام می‌دهد و این هم هرگز قابل انقطاع نیست. قسمت ۷/حشر /تسنیم

اولین باری که ما از مرحوم آقای آملی شنیدیم، این بود که کسی سؤال کرد از امام (سلام الله علیه) که چرا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌گویند «ابوالقاسم»؟ حضرت فرمود چون پسری داشت به نام قاسم، این کنیه حضرت بود. عرض کرد:

«زدنی بیانا»! اینها کنیه‌شان هم یک حساب و کتابی دارد. «زدنی بیانا»! مطلبی دیگر، دقیق‌تر درباره کنیه حضرت بگوید. حضرت مطلبی را با سه مقدمه ذکر کرد که عصاره‌اش این است که مگر نه آن است که علی بن ابی‌طالب شاگرد پیغمبر است، برای اینکه همه علوم را از راه وحی وجود مبارک حضرت امیر از پیغمبر یاد گرفت؟ فرمود بله! فرمود مگر نه آن است که هر معلمی پدر متعلم است؟ عرض کرد بله! فرمود مگر نه این است که علی(سلام الله علیه) «فَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» [۳۳] است؟ عرض کرد بله! پس فرمود پیغمبر می‌شود «ابوالقاسم»، برای اینکه او قاسم بهشت و جهنم است، شاگرد پیغمبر است، شاگرد هم فرزند اوست، پیغمبر هم پدر علی محسوب می‌شود، پس می‌شود «ابوالقاسم»! حالا گاهی می‌گوید «زدنی بیانا» که حضرت می‌فرمود که دیر شد، عده‌ای دارند می‌آیند، دیگر مناسب نیست. بعد برخورد کردیم، دیدیم مرحوم صدوق(رضوان الله تعالی علیه) این حدیث نورانی را در معانی الاخبار ذکر می‌کند. [۳۴] این معانی الاخبار بسیار لطیف است! آن لطایف روایات را چقدر این بزرگوار بر همه ما منت گذاشته و حق دارد! این روایت را مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف معانی الاخبار ذکر می‌کند که خبرها هر کدام معنای خاص خود را دارد. پس این‌طور نیست که آتش نفهمد، حضرت که «فَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» است، می‌گوید: «هَذَا وَلِيِّي فَاتْرُكِيهِ وَ هَذَا عَدُوِّي فَخُذِيهِ» [۳۵] دستور می‌دهد، چگونه تقسیم می‌کند؟ با فرمان دستور می‌دهد، با فرمان تقسیم می‌کند، پس معلوم می‌شود که آتش جهنم مثل آتش دنیا نیست، می‌فهمند دستور می‌دهند: «تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى»، آن کسی که «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدُهُ» او را جذب می‌کند به خودش، می‌گوید کجا فرار می‌کنی؟ تو که می‌خواهی فرار کنی، کجا فرار می‌کنی؟ «تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى» دارد می‌رود که از جهنم نجات پیدا کند، همین کسی که «جَمَعَ فَأَوْعَى»، همه اینها را در وعاء و کیسه گذاشته، در ظرف گذاشته، این را جذب می‌کند و بلع می‌کند. قسمت معارج/۲/تسنیم

همان‌طوری که در نبوت فرق است: «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»، [۱۱] در رسالت فرق است: «بَلَّغْنَا الرُّسُلَ فَمَنْ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»، [۱۲] در ولایت فرق است، در امامت فرق است، در اعجاز فرق است، در معصوم بودن فرق است. درجات فراوانی دارد؛ اما عصمت کلیه مختص به آن چهارده نفر است، حجت بالغه مختص به آن چهارده نفر است. وگرنه ما هیچ دلیلی داریم که وجود مبارک زینب کبری(سلام الله علیها) عصمت نداشت. معصوم بودن منحصر نیست، صاحب معجزه بودن و امام بودن و ولی الله که حرف او حجت باشد، آنها البته رقم خاصی دارد و معدود هستند. قسمت حاقه/ ۴/ تسنیم

ما یک رسالت مطلق داریم یک رسالت خاص. رسالت خاص مخصوص انبیا و اولیاست؛ اما رسالت مطلق آنچه در نظام هستی اتفاق می‌افتد، تحت تدبیر خداست. فرمود باد رسول ماست: «وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحٍ»؛ [۱۵] ما این را فرستادیم که ایرها را جابه‌جا بکند. ما شیطان را فرستادیم که افراد بدخو را بگزد و بگیرد. ما چندین راه به او نشان دادیم، صبر کردیم، صبر کردیم، صبر کردیم، دیدیم آدم نمی‌شود: «إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزَّاءً»؛ [۱۶] «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»، [۱۷] این کلب معلم چه کار می‌کند؟ مگر ممکن است - معاذ الله - در نظام هستی موجودی خودکار باشد و نزد خود تصمیم بگیرد؟ در نظام تشریح چرا، انسان معصیت می‌کند؛ ولی در نظام تکوین ممکن است بدون اراده خدا کسی کاری انجام بدهد؟! اینکه ممکن نیست. اینکه کلب معلم چه کار می‌کند؟ سگ است، کار او درندگی است، اما تربیت شده است. شیطان کلب معلم خداست، فرمود ما او را فرستادیم که عده‌ای را بگیرد، برای اینکه ما چندین راه صبر کردیم او آدم نشد. گفتیم حالا بگیر! «إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزَّاءً»، حالا گاز بگیر. «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»، حالا گمراه کن، حالا وسوسه بکن، برای اینکه او دیگر آدم نمی‌شود.

غرض این است که شیطان درست است که اهل جهنم است، در مسائل تشریحی بله، معصیت می‌کند؛ ولی در کارهای تکوینی الهی بدون اذن خدا کاری نمی‌تواند بکند که مثلاً کسی را از نزد خود بخواد گمراه کند، نه نمی‌تواند. از نزد خود کسی را گمراه بکند، نیست؛ اما گمراه را ممکن است بگزد، بله، این هست. مثل این سگ‌های تربیت شده، به هیچ کسی حمله نمی‌کنند؛ اما ناشناخته را

وقتی صاحبش آن گله‌بان و آن صاحبخانه وقتی اغراء بکند، بله او را می‌گذرد. این‌طور نیست که چیزی در عالم باشد، در نظام تکوین بخواهد کار بکند، بدون اذن خدا ممکن نیست. در نظام تشریح البته بعضی‌ها معصیت می‌کنند.

غرض این است که به خُلق عظیم رسیدن کار «خليفة الله» است که خود را بسازند، به صورت فرشته دربیایند. حالا که فرشته شد، ببینید همان خدایی که بر پیغمبر صلوات می‌فرستد، بر مؤمنین صلوات می‌فرستد، کار کمی نیست. این مقام، مقام کمی است؟! در سوره مبارکه «احزاب» دارد که ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾، [۱۸] درست شد؟ بعد از بخشی دارد که ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾. [۱۹] خدا و ملائکه بر شما صلوات می‌فرستد، (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ). این کم است؟! خدا بر چه کسی صلوات می‌فرستد؟ بر وجود مبارک پیغمبر و اهل‌بیت (عليهم الصلاة و عليهم السلام) که «ببین الرشد» است. بر شما صلوات می‌فرستد، چون دو تا آیه است؛ آن آیه مربوط به قرآن و پیغمبر و اهل‌بیت است. این مربوط به مؤمنین است. آن ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ﴾، مربوط به پیغمبر و اهل‌بیت (عليهم الصلاة و عليهم السلام) است، این آیه که ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾، مربوط به شما هست. چرا ما این را از دست بدهیم؟ ما که می‌توانیم به جایی برسیم که خدا بر ما صلوات بفرستد، این کم است؟! همین مرحوم علامه بحر العلوم می‌گوید خواجه نصیر طوسی در درس وقتی اسم سید مرتضی را می‌برد می‌گفت: «قال السيد المرتضى صلوات الله عليه»! [۲۰] تعجب می‌کردند شاگردان که شما چطور بر سید مرتضی صلوات می‌فرستی؟! می‌فرمود مگر آیه سوره «احزاب» را نخواندید؟! خدا بر چه کسی صلوات می‌فرستد؟ تا ما فرشته نشویم که صلوات خدا برای ما نمی‌آید؟ این را بالصراحة گفت، هر دو را در همین سوره «احزاب» گفت: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ﴾، چرا ما این را از دست بدهیم؟ گاهی آدم مثلاً خوب است، گاهی بد است، این مشکل را حل نمی‌کند. اخلاق صورت نوعیه می‌سازد؛ یعنی حقیقتی را به اذن خدا می‌آفریند. کار اصلی برای خداست. همه حرکات و سکنات ما به عنایت الهی است، چیزی که انسان هیچ حرکتی نمی‌کند «الا بإذنه». اصلاً نماز برای همین است. به امام عرض کردند که آیا در نماز مسئله تَوَلَّى و تَبَرَّى هست؟ فرمود بله. همین که شما از سجده بلند می‌شوید، چه می‌گویید؟ می‌گویید: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقْوَمٌ وَ أَقْعَدُ»؛ [۲۱] یعنی «لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِضَ»، [۲۲] آنها می‌گویند «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ لِلَّهِ» تفویضی‌ها؛ اینها می‌گفتند: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا لِلَّهِ» می‌شود جبری‌ها. دین به ما می‌گوید: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ یعنی ما حول داریم، قوه داریم؛ منتها به اذن خداست. حضرت فرمود بله، اصلاً نماز برای همین است. در نماز تَوَلَّى هست تَبَرَّى است؛ یعنی «لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِضَ وَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ». این را انسان با اخلاق می‌سازد.

غرض این است که اخلاق آن قدر فضیلت دارد که انسان را خلیفه الهی می‌کند/ **تسنیم / قسمت ۳ / قلم**

﴿وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾؛ [۲۳] خدایا مرا به جایی برسان که آدم‌های بفهم و مؤمن به دنبال من راه بیفتند. نه من فریب بدهم، نه آنها اهل فریب باشند. این نعمت خوبی است! کسی به جایی برسد که آدم‌های خوب او را قبول دارند. این چیز بدی نیست. این ﴿عَلُّوْا فِي الْأَرْضِ﴾ نیست. این زمین را زیر پا گذاشته ﴿وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ﴾، یک وقت یک آدم او‌باش به دنبال آدم راه می‌افتد، فلان‌جا زنده باد! فلان‌جا زنده باد! این هنر نیست؛ اما یک وقت پاکان حوزه و دانشگاه به دنبال کسی هستند، این نعمت خوبی است. این که چیز بدی نیست. فرمود حالا که جلو افتادی به فکر خودت نباش، عده‌ای را هم دریاب، امام پاکان باش، امام متقیان باش! آن‌گاه مدح و قدح دیگران در تو اثر نمی‌گذارد. کسانی هم که بی‌جا مدح و قدح می‌کنند به دنبال تو راه نمی‌افتند، به تو اقتدا نمی‌کنند. این که مخصوص ائمه و انبیا نیست. این مخصوص ما هست. آنها که ذات اقدس الهی به اینها داد؛ اما به ما گفت تا می‌توانی بفهم، تا می‌توانی بکوش، تا می‌توانی پاک باش، تا می‌توانی دست عده‌ای را هم بگیر، همین! ﴿وَ اجْعَلْنَا﴾، چون خیلی‌ها به این بخش‌هایی که ائمه فرمودند راه نداشتند، قرائت قرآن را عوض می‌کردند «وَ اجعل لنا من المتقين اماما» اینکه نبود. آن که قرائت ائمه هم هست، همین است. طوری مرا قرار بده که پاکان جامعه به من اقتدا کنند! این نعمت خوبی است، اینکه چیز بدی نیست، این بهشت است. بهشت یعنی همین! در

بعضی از روایات وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فرمود: «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ»؛ [۲۱] بروید در پارک بهشت! بهشت که جایش مشخص است، عرض کردند «مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ»؟ فرمود: «حَلَقُ الذُّكْرِ»؛ آنجا که سخن از علم و قرآن و عترت و ولایت و نبوت است، آنجا بهشت است، پارک بهشت است. بهشت یعنی همین! این آن بهشت را فراهم می‌کند. انسان اگر چنین بود، دیگر راحت است. نه بی‌راهه برود نه راه کسی را ببندد. چنین جامعه‌ای جامعه بهشت است، می‌شود متمدن. به هر حال زمان ظهور حضرت این‌طور می‌شود؛ نه انسان راه کسی را می‌بندد نه بی‌راهه می‌رود، نه اهل اختلاس است، نه اهل نجومی است، می‌شود این! این راه را قرآن کریم باز کرد برای همه ما که اگر به جایی رسیدیم به این فکر باشیم که دیگران را هم به جایی برسانیم. در این قسمت‌ها همه حکمای ما می‌گویند، اگر کسی در راه باشد «خیر الامور اكثرها و اوفرها و اشدها و اعلاها»؛ اما کسی که اوایل راه است گاهی کج‌راهه می‌رود، گاهی راست است، گاهی چپ است، اینجا می‌گویند نه، مواظب باش! «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»؛ ولی وقتی به راه افتادی، در راه هستی، به دنبال اهل بیت هستی، «خیر الامور اكثرها و اوفرها»، برابر این پنج فصل: معرفت است، هجرت است، سرعت است، سبقت است و امام مسلمین شدن است. حالا کسی امام محله خود است، امام قبیله خود است، امام شهر خود است، نعمت خوبی است که به هر حال خوب‌ها به دنبال او راه می‌افتند: «وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا». این برای همه ماست. قسمت قلم/۲/تسنیم

اینها که «بِمَشْنُونٍ عَلَى الْأَرْضِ هُونًا»، [۲۲] این فخری ندارد. هر چه «مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»، [۲۳] باور جدی او این است که «مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ». آن وقت خود را سخنگوی قرآن و عترت می‌داند، از خود دیگر چیزی ندارد که فخر کند. اگر - خدای ناکرده - فخر کند که از همان لحظه سقوط می‌کند، این معلوم می‌شود در راه نیست. قسمت قلم/۲/تسنیم

## خُلُقِ عَظِيمِ

خُلُقِ عَظِيمِ تنها این نیست که انسان خوش اخلاق باشد، آن ملکات علمی جزء خُلُقِ عَظِيمِ است، کیفیت کشورداری جزء خُلُقِ عَظِيمِ است، آن خلق به معنای اعم، وگرنه ارتباطی ندارد که بفرماید خدا او را تأدیب کرد، او را به اخلاق عظیم رساند، بعد امر مردم را به او واگذار کرد، در احکام و حکومت هر دو، «فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ)، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ»، این «أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ» معلوم می‌شود که «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ»، اطلاق دارد هم احکام را، هم مسایل حکومتی را هر دو را شامل می‌شود، «أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لَيْسُوسَ عِبَادِهِ»، تا وجود مبارک رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) بندگان خدا را سیاست کند، او بشود سانس، این همان است که دیانت عین سیاست است و چون در روایت قبل هم داشتیم که هر چه برای پیامبر است، برای ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) است، پس ائمه هم «لَيْسُوسَ عِبَادَ اللهِ» می‌شوند بر اساس این معانی همین است که در زیارت «جامعه» می‌خوانیم: «سَاسَةَ الْعِبَادِ» [۲۷] و در بیان نورانی حضرت امیر (سَلَامُ اللهُ عَلَيْهِ) در نامه‌ای که نوشت، فرمود: «مَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ» [۲۸] شما چه موقع سیاست‌مدار بودید؟ کجا درس سیاست خواندید؟ چه کسی قدرت سیاست عباد را به شما داد؟ شما سیاست‌مداری را از کجا یاد گرفتید؟ معلوم می‌شود آنچه را که امویان داشتند، اصلاً سیاست نبود، سفاکت بود که فرمود: «مَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ». در اینجا امام صادق (سَلَامُ اللهُ عَلَيْهِ) فرمود: «ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لَيْسُوسَ عِبَادِهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ (مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)». قسمت ۸/حشر/تسنیم

همه آنچه که برای رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) در مسایل حکومتی بود، برای ائمه بعدی هست و در زمان آنها برای جانشینان آنها و شاید سرّ اینکه این «لام» در سه جا تکرار شده است و در موارد بعدی تکرار نشد هم این باشد: - ملاحظه بفرمایید! - «مَا آفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى»، اینها همه «لام» دارد؛ اما بقیه که مصرف کننده‌اند به نام «ذِي الْقُرْبَى» و «الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ»، هیچ کدام «لام» ندارد، اینها مصرف کننده‌اند؛ اما «الله» و «رسول الله» و «ذی القربی»،

زامدار این کار هستند؛ یعنی باید در اختیار اینها قرار بگیرد، هم اینها سهم خودشان را دریافت کنند هم سهام سه‌گانه «بِتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» به آنها بپردازند؛ مثلاً اینکه گفته شد: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»، [۲] این تکرار نشان می‌دهد که رسول یک اطاعت جداگانه دارد؛ یعنی یک سمت دارد که پیام را می‌رساند، اطاعت او همان اطاعت خداست، او که چیزی ندارد او گفت خدا گفت نماز بخوانید؛ اما از آن جهت که می‌گوید من أسامة بن زید را فرمانده لشکر کرده‌ام، از این جهت که رهبر است این کار را کرده است؛ لذا برای رسول گذشته از جنبه رسالتش جنبه امامت و رهبری هم هست و کلّ این آیاتی که مسایل مالی را مطرح می‌کند، ناظر به جنبه رسالت رسول نیست؛ بلکه ناظر به جنبه امامت و رهبری رسول است. قسمت ۷/حشر/تسنیم

بعضی از علمای اهل سنت می‌گویند تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علّیت است، این مال چون مال رسول است، وقتی رسول رحلت کرده است، دیگر این مالی نیست، مسئله فیء، مسئله خمس و امثال آن مسئله انفال اینها نیست، آنچه که برای «بِتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» مانده است باقی است و آنچه که برای خداست، تبرکاً یاد شد، آنچه که برای رسول است با رحلت رسول از بین می‌رود، «ذی القربى» هم که منظور سادات فقیر هستند که ذی القربا به صورت «بِتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» تشریح شدند غافل از اینکه این اوصاف برای «رسول بما أنّه رسول» نیست، برای اینکه اینها کار رسالت نیست، همه این آیاتی که در این روزهای اخیر خوانده شد، مربوط به رهبری رسول است نه به رسالت رسول.

بیان این مطلب این است که رسول از آن جهت که رسول است، پیام الهی را می‌آورد. درباره احکام صوم و صلوات، «بِإِذْنِ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» [۴] و سایر آیاتی که مربوط به نماز و روزه است به مردم ابلاغ می‌کند این می‌شود رسول، اما چند کار دیگر هم دارد که اینها مربوط به رسالت نیست، یکی وضع مقررات است، یکی هم کارهای اجرایی است، آن کارهایی را که خود اجرا می‌کند، به جنگ می‌رود یا صلح می‌کند یا شخصی را فرمانده لشکر می‌کند یا شخصی را مسئول امور مالی می‌کند یا شخصی را مسئول امور فرهنگی می‌کند؛ مثل اینکه بعد از فتح مکه به دو نفر دو سمت خاص در مکه داد، اینها کارهای اجرایی است که شخصاً خود حضرت متصدی است یا مقرراتی وضع می‌کند، آنچه را که به صورت مقررات وضع می‌کند، از وحی الهی استفاده می‌کند، چون بدون الهام سخنی نمی‌گوید و آنچه را هم که تصدی دارد باز با تسدیع و تأیید فرشته‌های غیبی است.

پس رسول سه‌تا کار دارد: یکی اینکه قوانین کلیه را دریافت می‌کند و به مردم ابلاغ می‌کند این جنبه رسالت اوست، این قوانین کلی است که حلالش تا قیام حلال و حرامش تا قیامت حرام، کار دیگر این است که مقرراتی وضع می‌کند، می‌گوید ما در این چند سال با فلان گروه جنگی نداریم با فلان گروه صلحی داریم یا سمت‌هایی نصب می‌کند، کسی را فرمانده لشکر می‌کند، کسی را مسئول امور مالی می‌کند یا کارهای اجرایی دارد، این مال‌هایی را که به دستش آمده است، فقط به مهاجر می‌دهد، اصلاً چیزی به انصار نمی‌دهد پنج کار گوناگون در پنج قضیه از رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) نقل شده است؛ یعنی درباره یهودی‌های بنی‌نضیر یک‌طور، بنی‌قریظه یک‌طور، بنی‌قینقاع یک‌طور، جریان خیبر یک‌طور، جریان مشرکین مکه هم یک‌طور، پنج کار متفاوت، گرچه در بعضی از امور شریک بودند، نسبت به این پنج گروه انجام داد، اینها کارهای اجرایی است. این کارهای اجرایی به آن وضع مقررات این دو قسم است از کارهای او به رسالت آن حضرت ارتباط ندارد به امامت، به رهبری او و به ولایت او از آن جهت که زعیم مسلمین است، مرتبط است و این آیه انفال و آیه خمس و آیه فیء و آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ»، [۵] که این روزها بحث شد، همه اینها به کارهای رهبری او برمی‌گردد؛ یعنی از اینکه به مردم می‌گوید: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ»، بر اساس جنبه رسالت اوست، این قانون را از خدا تلقی کرد، به مردم ابلاغ کرد؛ اما آنجایی که دارد اجرا می‌کند: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ»، این کار اجرایی است، از آنجایی که یک عده را به عنوان «وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا»، [۶] نصب می‌کند، کارگزاران جمع زکات این کار اجرایی است، گرفتن

زکات و انبار کردن زکات و توزیع زکات و عده‌ای را مأمور جمع‌آوری زکات کردن، اینها کارهای اجرایی است. اینها برای امامت اوست نه برای رسالت او. این قطع شدنی نیست، اگر اینها قطع شدنی باشد، معنایش آن است که قرآن و دین - معاذ الله - همان «سواد علی بیاض»، فقط تلاوتش مانده و همه آن ادله‌ای که می‌گوید بشر قانون می‌خواهد، بشر تابع حکم الهی است، همه‌اش رخت برمی‌بندد و چون آن ادله قوی است و اختصاصی به زمانی دون زمان ندارد، پس همه این احکام «الی یوم القیامه» هست. بشر حکم می‌خواهد و حکم غیر خدا هم حکم جاهلیت است «أی حکم کان»، پس تنها حکم خداست ﴿إِذْ فَحَّكُمُ الْجَاهِلِيَّةَ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾، [۷] پس آنچه که در بعضی از تفاسیر اهل سنت آمده است که این حکم برای رسول است و چون رسالت رسول رخت بر بسته است با رحلت حضرت، دیگر این حکم نیست. این غفلت است، بین حکم رسالت و حکم امامت و رهبری. قسمت ۷/حشر/تسنیم

مطلب بعدی آن است که این رسالت به کجا تکیه می‌کند و پشتوانه این رسالت چیست؟ برای انبیا(عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَام) یک مقام معنوی است که آن مقام معنوی را به ولایت یاد می‌کند به یک مقام اجرایی، رسالت یک مقام اجرایی است؛ یعنی تبلیغ کردن، حکم را بیان کردن و مانند آن. ارواح طیبه این بزرگان تا قوی نشود و ولی حق نشود، «وَلِيٌّ»؛ یعنی «قَرَبٌ»، در تلو لطف حق قرار نگیرد، متقرب به «الله» نشود، هرگز قدرت خبریابی ندارد تا توان خبررسانی داشته باشد. رسالت آخرین مرحله این بزرگان است.

بالتر از رسالت مسئله نبوت است و عمیق‌تر از نبوت مسئله ولایت است، ولایت یک امر قراردادی نیست، وقتی روح ولی و قریب و نزدیک ذات اقدس الهی شد، متقرب شد؛ آن‌گاه گزارش‌ها را دریافت می‌کند، این پذیرش گزارش را می‌گویند نبوت که خبریابی است، وقتی این خبرها را یافت به مردم ابلاغ کرد، می‌شود رسالت، پس رسالت پایین‌ترین مرحله است و نبوت در مرحله وسطاست و عمیق‌تر از همه که ریشه است، آن ولایت است و اگر کسی بخواهد رسول بشود، حتماً باید نبی باشد، ممکن است کسی نبی باشد و رسول نباشد؛ ولی ممکن نیست کسی رسول باشد و نبوت را نگذرانده باشد؛ لذا وقتی حضرت فرمود: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ

بَعْدِي»، [۸] همان‌طوری که ختم نبوت را اعلام کرده است، ختم رسالت را هم اعلام کرده است. پشتوانه همه این مقامات اجرایی آن مقام ملکوتی است که انسان وقتی به آن مقام رسید، می‌شود «ولی الله». از آن به بعد از نظر کارهای اجرایی تقسیم می‌شود اینکه احياناً در زیارت شریف «جامعه کبیره» یا سایر زیارات هست که نور شما و انوار شما یکی بود: «طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»، [۹] شما یک نور بودید، این ناظر به مقام ولایت است، گرچه از نظر نبوت و رسالت بین آنها فرق است، فقط وجود مبارک رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) رسول است، آنها باید اطاعت کنند؛ ولی از جهت که یک نور هستند، در آنجا هر چه را که حضرت می‌شنود، دیگران هم ممکن است بشنوند و هر چه را که حضرت می‌بیند، ممکن است دیگران هم آن را ببینند.

قسمت ۷/حشر/تسنیم

چرا چنین معنا می‌کنند؟ برای اینکه اگر چیزی از رسول(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) نقل بشود و در قرآن ریشه ظاهری نداشته باشد، آنها بگویند که شما هم - معاذ الله - مثلاً بر اساس اجتهاد خودتان بر اساس نظر خودتان این حرف را زدید، ما هم صاحب‌نظریم. اینکه گاهی به پیامبر می‌گفتند آیا وحی نازل شد یا با نظر خود تو این حرف را زدید؟ برای اینکه بگویند، اگر وحی است ما قبول داریم، اگر بر اساس نظر گفتی، شما هم یک نظر دارید، ما هم یک رأی داریم. اینکه می‌گوید «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، [۱۰] نمی‌خواهد عترت را از بین ببرد، می‌خواهد رسالت را از بین ببرد، چون این حرف را در حضور صاحب وحی گفت، نه یعنی ما تو را قبول داریم، هر چه تو گفتی قبول داریم؛ اما بعدی‌ها را قبول نداریم؛ البته در موردی واقع شد که می‌خواهد بگوید ما قرآن منهای پیامبر را قبول داریم. پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) رسالتش را قبول داریم، هر که را که وحی است به عنوان قرآن شنید به ما تحویل بدهد، بعد کاری نداشته باشد، آنها در این حد گفتند. نه اینکه هم رسالتش را قبول داشتند هم رهبری و والی بودن حضرت و امامت را قبول

داشتند بعد درباره بعدی‌ها شک کردند، چون بعدی‌ها که نگفتند قلم و دوات حاضر کنید تا ما بنویسیم این را خود رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فرمود. نه تنها می‌خواستند بگویند قرآن بس است، ما احتیاجی به مضمون نامه نداریم، خواستند بگویند ما احتیاجی به نوشتن تو نداریم، بنابراین اینکه گاهی هم به عنوان پراکنده در روایات هست از حضرت سؤال می‌کردند که آیا از خودت گفتی یا وحی هست؛ یعنی اگر از خودت گفتی تو یک نظر داری، ما هم یک نظر. اینها باورشان نشده بود که رسول خدا ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾، [۱۲] بنابراین این ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، این را می‌گویند که هر چه در مسئله فیء و مسایل مالی به شما داد، بپذیرد. ناد هم اعتراض نکنید؛ اما شیعه که این‌طور معنا نمی‌کند، می‌گوید این «ما» اطلاق دارد، یک؛ ذیل هم قرینه اطلاق صدر است، دو.

بیان این مطلب این است که ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ﴾، چیزی که به شما ایثا کرد، اگر قانون به شما ایثا کرد، بپذیرد. مقررات به شما ایثا کرد بپذیرد، مال به شما ایثا کرد، بپذیرد؛ چون کلمه ایثا در همه موارد هست. اینکه گفته می‌شود: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾، [۱۴] این‌که به بنی اسرائیل خدا می‌فرماید: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾؛ یعنی به شما مال دادیم یا قوانین و مقررات و احکام دادیم؟ ﴿خُذُوا﴾، احکامی که ﴿آتَيْنَاكُمْ﴾، ﴿خُذُوا﴾، قوانینی که ﴿آتَيْنَاكُمْ﴾، ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾، اگر بفرماید «ما آتاکم الرسول فخذوه» این «ما» مطلق است، «آتا» هم همه موارد را می‌گیرد. اگر حکمی کرد، مقرراتی داشت، سیمتی داشت «آتاکم»، مالی به کسی داد «آتاکم»، پس هم کلمه «ما» مطلق است، هم صیغه «آتا» توان اطلاق را دارد؛ اما شهادت ذیل این است که فرمود: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، این ﴿مَا نَهَاكُم﴾ که ظهورش در مقررات و قوانین خیلی قوی است، گاهی می‌فرمایند: ﴿فَإْمَنْنُ أَوْ أَمْسِكُ بِغَيْرِ جِسَابٍ﴾، [۱۵] اگر خصوص مال باشد، آن‌گاه هر چه داد، بپذیرد. هر چه نداد، صبر کنید؛ اما وقتی که بفرماید: ﴿مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، ﴿مَا نَهَاكُم﴾، یا دستور می‌دهد که شما از این مال فاصله بپذیرید یا قانون وضع می‌کند، نهی دارد، مناهی رسول را بپذیرد؛ مثل اوامر رسول. این مناهی رسول همان‌طوری که در کارهای اجرایی حضور و ظهور دارد، در کارهای قوانین و مقررات هم حضور و ظهور دارد، پس آنچه که زمخشری معنا کرده است از معتزله یا امام رازی معنا کرده است از اشاعره که این را مخصوص مسایل مالی دانستند، این تمام نیست. اطلاق «ما» به «آتا» هر دو را شامل می‌شود و ذیل آیه هم تأیید می‌کند. بنابراین هر چه را که حضرت بفرماید حجت است و هر مالی هم که حضرت به هر که بدهد یا هر که ندهد، حجت است. نه می‌شود در کارهای اجرایی آن حضرت اعتراض کرد نه می‌توان در کارهای تعلیمی آن حضرت اعتراض کرد: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾. قسمت ۷/حشر/تسنیم

فرمود: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾، انسان مستحضر هستی خلیفه خداست. چون خلیفه خداست، این ظرفیت را دارد که اسمای الهی را البته بالاصاله قرآن مختص انبیا و اولیا و اهل‌بیت (علیهم السلام) است، بالتبع شاگردان آنها هم می‌توانند این سمت را داشته باشند که در نظام هستی کاری انجام بدهند که هم خودشان به مقصد برسند هم دیگران را به مقصد برسانند؛ چه اینکه در بحث دیروز گذشت کسانی که شاگردان درست اهل‌بیت هستند، این پنج فصل را برنامه خودشان قرار می‌دهند: «المعرفة الصحيحة، الهجرة الصحيحة، السرعة الصحيحة، السبقة الصحيحة» تا می‌رسند به فصل پنجم که می‌گویند خدایا آن توفیق را بده که من امام این مردم باشم: ﴿وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾، [۱۶] که خوبان جامعه به من اقتدا بکنند. این چیز بدی نیست. این کوثر است چرا ما این را نخواهیم؟ اینکه تکاثر نیست. آن که همه این فضایل را دارد از خدا می‌خواهد خدایا کاری بکن که مطلق یا مقید، در محدوده خودم امام باشم؛ یعنی خوبان به من اقتدا بکنند، اینکه چیز بدی نیست.

چه وقت انسان می‌تواند به اینجا برسد؟ مادامی که دارای خُلُقِ عَظِيمٍ باشد. بالاصاله برای اهل‌بیت است، بالتبع برای شاگردان ایشان. خُلُقِ هم مثل خُلُقِ یک آفرینش است. انسان گاهی کار خوبی می‌کند گاهی نه، این حال است، این خُلُقِ نیست. خُلُقِ آن است که ملکه

باشد. ملکه را با اعتقاد و با عمل به تدریج انسان تحصیل می‌کند و متخلّق می‌شود. وقتی متخلّق شد، اگر - خدای ناکرده - در راه باطل باشد، واقعاً حیوان می‌شود. این تعبیراتی که عده‌ای در قیامت به صورت حیوان محشور می‌شوند، تعبیر مجازی نیست. تعبیر قرآن کریم که فرمود: ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ [۱۰] تعبیر تحقیرآمیز نیست، تعبیر سبّ و لعن نیست، تعبیر فحش و بدگویی نیست. قرآن کتاب تحقیق است نه تحقیر! می‌گوید اینها حیوان هستند، سه تا راه دارد: یا حرف خدا را قبول بکنید که اینها حیوان هستند یا چشم ملکوتی باز کنید به برکت امام سجاد [۱۱] و امام باقر [۱۲] (سلام الله علیهما) در سرزمین عرفات که از هر دو امام نقل شد که به حضرت عرض کردند که «کثر الحجج و قل الضجج»، فرمودند نه به عکس است، «مَا أَكْثَرَ الضَّجِجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِجَ». این همه ناله‌هایی که می‌بینید، مخصوص یک گروه خاص است. حاجی ما نداریم اینجا. ببین! هم امام سجاد به آن شخص نشان داد، هم امام باقر. صحرای عرفات پُر از حیوانات بودند مگر چند نفر شیعه. این اگر آن چشم باز باشد، این است. قسمت ۳ / تسنیم / قلم

پس سه تا راه دارد. راه اول این است که حرف خدا را قبول بکند که واقعاً حیوان هستند. راه دوم این است که آن راهی را برود که آن دو تا شاگرد و اصحاب حضرت دیدند که باطن بود. راه سوم این است که چند روز صبر بکند بعد از مرگ معلوم می‌شود که چه کسی انسان است و چه کسی حیوان است.

انسان که خلیفه خداست در خلقت درون با عقیده و عمل فعالیت می‌کند، صاحب خلق می‌شود. خودش دارد می‌سازد. این مجاز نیست که عده‌ای به صورت حیوان درمی‌آیند. نه اینکه انسان تبدیل به حیوان بشود، اگر این شخص بوزینه باشد، بوزینه چه عذابی دارد؟ همان لذتی که طوس در زندگی دارد بوزینه هم دارد. این بوزینه در قبال انسان عذاب نیست بوزینه بودن. این گرگ در قبال انسان عذاب نیست. همان لذتی که آهو از زندگی می‌برد، گرگ هم می‌برد، از زاد و ولدش از داشتن فرزندش، از داشتن همسرش. گرگ چه کم دارد از آهو؟ انسان که گرگ می‌شود، نه اینکه انسانیت را از دست بدهد، گرگ بشود، نه خیر! «انسان ذنب»، «ناطق ذنب»؛ لذا تمام هوش خود را صرف دریدن می‌کند. الان این گرگ بیچاره در تمام مدت عمر ممکن است چند تا گوسفند را ببرد. این گرگ بدتر است یا ترامپ؟ یا استکبار؟ یا صهیونیسم؟ این گرگی است به مراتب از او قوی‌تر! چرا فرمود: ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾؟ برای این که تمام هوش خود را در راه گرگی صرف می‌کند. مگر گرگ چقدر هوش دارد؟ اگر گرگ مثل انسان یا مار و عقرب، مثل انسان هوش داشته بود، مگر ما می‌توانستیم زندگی بکنیم؟! این آن هوش و آن حیل و آن تدبیر را ندارد. انسان با همه اندیشه‌هایش سر چهارراه است یا فرشته می‌شود که با فرشته‌ها محشور می‌شود، فرشته‌ها به استقبال می‌آیند یا - معاذ الله - در راه شیطنت، دو بهم زدن، سیاست‌های باطل، تحمیل باطل، دو بهم زدن باطل، نیرنگ باطل، مکر باطل حرکت می‌کند، می‌شود ﴿شَیَاطِینَ الْإِنْسِ﴾. یا در راه درندگی حرکت می‌کند می‌شود «سُئِع» یا در راه چرندگی حرکت می‌کند می‌شود «بهیمه»، ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾. عمده آن است که انسان در درون خود خلیفه خداست و ذات اقدس الهی همه امکانات این چهار راه را در اختیارش گذاشته است. عقل از درون، فطرت از درون، نهاد خداخواهی از درون، وحی و نبوت و ولایت قرآن و اهل بیت از بیرون که مبدا بی‌راهه برود؛ اما با همه اوضاع این بی‌راهه می‌رود. قسمت ۳ / تسنیم / قلم

## عترت و امت

از عیون اخبار الرضا نقل شده است که در جریان مجلس امام هشتم (سلام الله علیه) با مأمون (علیه اللعنه) در فرق بین عترت و امت که عترت طاهره با توده مردم فرق دارند، یک حدیث طولانی است. [۹] این معانی/اخبار مرحوم صدوق، یک کتاب بسیار لطیف و ظریفی است، ایشان عترت را در آنجا معنا کرده است. هر ذریه‌ای را نمی‌گویند عترت؛ اصولاً عترت آن رگه‌های موی و نازک و باریکی است که این نافه آهو را به هم پیوند می‌دهد. این نافه آهو که بهترین عطر طبیعی است و مشک است نه مُشک این مشک با

آن رگه‌های مویی رقیق به هم بسته است، آنها را می‌گویند عترت؛ هر چیزی را نمی‌گویند عترت. این خاندان که معطرند، طیب‌اند، اینها را می‌گویند عترت، عترت طیبه هستند، عترت طاهره هستند. [۱۰]

علی ایّ حال امام هشتم برای اینکه ثابت کند عترت طاهره (سلام الله علیهم) با توده مردم فرق دارد، ادله فراوانی آورد یکی از آن ادله این است که امام هشتم فرمود: «و الآية الخامسة» آیه پنجم، دلیل پنجم این است که «قول الله تعالى: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾» - این تفسیر نورالثقلین است. روایاتی است که در ذیل همین آیه سوره «حشر» در تفسیر نورالثقلین آمده - ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ [۱۱] این خصوصیتی است که «خُصُوصِيَّةٌ خَصَّهُمُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ بِهَا وَ اصْطَفَاهُمْ عَلَى الْأُمَّةِ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)» حضرت فرمود: «ادْعُوا لِي فَاطِمَةَ فُذِعْتِ لَهُ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ لَنِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ ص هَذِهِ فَذُكَ هِيَ مِمَّا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِحَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ»؛ یعنی این صغراست و کبرای قیاس هم این است که هر جا که «لم يوجد عليه بخيل و لا ركاب»، برای رسول الله است. «وَ هِيَ لِي خَاصَّةٌ ذُونَ الْمُسْلِمِينَ»؛ من این را به تو نحله کردم. «نحلته»؛ یعنی هبه «خَاصَّةٌ ذُونَ الْمُسْلِمِينَ» و این هم به دستور خداست. «وَ قَدْ جَعَلْتَهَا لَكَ لِمَا أَمَرَنِي اللَّهُ بِهِ فَخُذِيهَا لَكَ وَ لِيُؤَدِّكَ»؛ امام هشتم می‌فرماید: «فَهَذِهِ الْخَامِسَةُ»؛ [۱۲] چون آن روایت خیلی مبسوط است.

اما آنچه که به عنوان مناظره بین امام هفتم (سلام الله علیه) با مهدی عباسی (علیه اللعنه) است این است که «لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ع عَلَى الْمَهْدِيِّ رَأَهُ يَرُدُّ الْمَطَالِمَ». یک وقت سیدنا الاستاد مرحوم آقای محقق داماد (رضوان الله علیه) این‌گونه از احادیث را که البته این حدیث نبود؛ حدیثی بود که بالأخره امام هفتم به آن طاعی عصر این کلمه را گفت، این بزرگوار نتوانست خود را داشته باشد، اشک از چشمان شریفش جاری شد و آن همین کلمه است «فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» که کار ولی خدا به جایی برسد که به طاعت عصر بگوید «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ». امام هفتم (سلام الله علیه) به آن طاعت عصر می‌گوید «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَالُ مَظْلَمَتِنَا لَا تَرُدُّ»؛ چرا مظلومه به ما برنمی‌گردد «فَقَالَ لَهُ وَ مَا ذَاكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا فَتَحَ عَلَى نَبِيِّهِ ص فَذُكَا وَ مَا وَالَاهَا»، این «لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِ حَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ» اینکه با جنگ گرفته نشد. «فَاتَّزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ [۱۳] قَدْ يَدْرُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ هُمْ فَرَجَعَ فِي ذَلِكِ جَبْرَيْلُ وَ رَاجَعَ جَبْرَيْلُ ع رَبَّهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ ادْفَعْ فَذُكَا إِلَى فَاطِمَةَ ع، فَدَعَاها رَسُولُ اللَّهِ ص، فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ ادْفَعَ إِلَيْكَ فَذُكَا فَقَالَتْ قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْكَ قَدْ يَزَلُ وَ كَلَّوْهَا فِيهَا حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)»؛ وقتی اولی روی کار آمد وکلای او را خواست خارج بکند؛ «فَلَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ أُخْرِجَ عَنْهَا وَ كَلَّاهَا فَاتَّزَعَتْ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا انْتَبِئِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ»؛ وقتی فاطمه (علیها سلام) اعتراض کرد که چرا وکلای مرا از فدک بیرون کردید؟ این کسی که مدعی خلافت بود گفت یک اسود یا احمری شهادت بدهد که این نحلّه توست. اولاً: از معصوم شهادت خواستن، این با اعتراف به عصمت سازگار نیست؛ ثانیاً: از «ذی‌الید» کسی شاهد نمی‌خواهد، این کدام محکمه است؟ این کدام قانون است که از «ذی‌الید» بینه بخواهد؟ «فَلَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ أُخْرِجَ عَنْهَا وَ كَلَّاهَا فَاتَّزَعَتْ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا انْتَبِئِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ فَجَاعَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ أُمُّ أَيْمَنَ» اینها را به عنوان شاهد آورد؛ «فَشْهَدَا لَهَا فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعْرِضِ فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابَ مَعَهَا فَلَقِيَهَا عُمَرُ فَقَالَ مَا هَذَا مَعَكَ يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ، قَالَتْ كِتَابٌ كَتَبَهُ لِي ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ أَرِنِيهِ فَأَبَتْ فَانْتَزَعَهُ مِنْ يَدِهَا وَ نَظَرَ فِيهِ ثُمَّ تَقَلَّ فِيهِ وَ مَحَاهُ وَ حَرَفَهُ، فَقَالَ لَهَا هَذَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ أَبُوكَ بِحَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ»؛ گفت پدرت که با جنگ این را نگرفت. «فَضَعِيَ الْجَبَالَ فِي رِقَابِنَا فَقَالَ لَهُ الْمَهْدِيُّ»؛ حالا این صحنه گذشت، مهدی عباسی به امام هفتم (سلام الله علیه) عرض کرد: «يَا أَبَا الْحَسَنِ خُذْهَا لِي»، حالا فدک را تحدید کنید تا ما این فدک را به شما برگردانیم «فَقَالَ حَدِّ مِنْهَا جَبَلٌ أَحَدٌ وَ حَدِّ مِنْهَا عَرِيشٌ مِصْرٌ وَ حَدِّ مِنْهَا سَيْفُ الْبَحْرِ وَ حَدِّ مِنْهَا دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ»؛ یعنی همه آنچه که «لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ أَبُوكَ بِحَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ»؛ برای ماست. این از یک طرف می‌خواهد بگوید همه آنچه که در قلمرو حکومت توست فدک است؛ چون منظور از فدک باغ نیست، این یک طرف؛ از طرفی هم اگر به ظاهرش بخواهیم اخذ کنیم می‌فرماید هر چه که بدون جنگ و خونریزی به دست

مسلمین آمده است در اختیار ولی مسلمین است و؛ ولی مسلمین من هستم. «فَقَالَ لَهُ كُلُّ هَذَا؟» همه اینها فدک است؟ فرمود بله، ما که درباره یک باغ نظر نداریم که «قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كُلُّهُ»؛ برای اینکه «إِنَّ هَذَا كُلُّهُ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ عَلَى أَهْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ فَقَالَ كَثِيرٌ وَ أَنْظُرْ فِيهِ» گفت اینها زیاد است حالا من فکر بکنم. [۱۴] قسمت ۵/حشر/تسنیم

خیلی‌ها فکر می‌کردند که این جریان «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» [۲۲] این «حُسَيْنٌ مِنِّي»، چون نوه اوست «وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»، چون قیام کربلا این آثار را به بار آورد. آنها سرچایش محفوظ است؛ اما این درباره غالب اهل بیت آمده است. درباره «حَسَنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ» [۲۳] آمده، درباره خود حضرت امیر آمده: «عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ»؛ [۲۴] قبلاً بیان شد که برابر آیه سوره مبارکه «نساء» یعنی آیه مباحله وقتی ذات اقدس الهی فرمود: ﴿وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ [۲۵] همه این مسائل حلّ است. «عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ»، سخن از نوه و فرزند و نتیجه و اینها نیست ﴿وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾، این «عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ» اولای از «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» است، چون آنچه وارد شده درباره خود حضرت امیر است. این حضرت امیر آن وقت در اتاق فکری پیغمبر حضور داشت. مسائل مهم مملکت بود، مسائل مهم دینی بود، سوالات دینی بود؛ اینها برای او مهم بود. الآن ببینید بسیاری از بزرگان ما در همین مسئله تفسیر، البته بسیار نه! اوحدی از بزرگان ما همان طوری که در جریان ﴿فَأَسْأَلُوا اللَّهَ لَكُمْ﴾ می‌گویند مورد مخصص نیست، سخن از جای مسجد نیست، سخن از زمان نیست، سخن از زمین نیست، سخن از شرح صدر است؛ می‌گویند اگر کسی توفیقی پیدا کرده، دارد روایات نبوی را مطالعه می‌کند، سیره پیغمبر را نگاه می‌کند، سیره اهل بیت را نگاه می‌کند و دیگران این توفیق را ندارند این باید خدا را شاکر باشد و صدقه بدهد، برای اینکه او وارد اتاق فکری اهل بیت شد و دیگران این کار را نکردند و نمی‌کنند. ببینید تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! آن اوحدی از اهل تفسیر بیراهه نرفته، منتها لطایفی که از دیگران مخفی است این دست یافته؛ نه اینکه می‌گوید خصوص آنهاست، می‌خواهد با پیغمبر نجوا کند، پیغمبر که زنده و مرده ندارد، چرا وقتی انسان وارد حرم مطهر شد، این آیه را می‌خواند: ﴿وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ [۲۶] این در زیارت حضرت است یا نه؟ الآن ما می‌خوانیم یا نه؟ این مال زمان حیات حضرت است! آیه می‌گوید که اگر اینها گناه بکنند استغفار بکنند نزد تو بیابند تو برای اینها استغفار بکنی، خدا می‌بخشد. این آیه را الآن ما می‌خوانیم، در کنار حرم حضرت ما می‌خوانیم. معلوم می‌شود زنده و مرده آن حضرت یکسان است. الآن هم کسی که در کنار روایات آن حضرت است قرآن آن حضرت است، نجوای آن حضرت است، دارد با او مناجات می‌کند. حالا باید صدقه بدهد بهترین صدقه را می‌تواند انتخاب بکند بدهد.

غرض این است که این قرآن آن دید را دارد، اگر - معاذ الله - حضرت مرگش مرگ عادی بود، رفت رفت! حالا ما باید بگوییم ﴿إِذَا تَجَافَيْتُمْ﴾ مربوط به زمان حیات او است؛ اما وقتی دین دستور می‌دهد وقتی شما وارد حرم مطهر نبوی شدی در مسجد النبوی، این آیه را بخوانید! این آیه مربوط به زمان حیات آن حضرت است. می‌گوییم خدا گفته که اگر اینها گناه کردند استغفار کردند، به حضور تو آمدند و تو برای اینها استغفار کردی، ﴿لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾. الآن هم ما می‌خوانیم، پس معلوم می‌شود حیات و ممات حضرت یکی است. اگر کسی الآن توفیق داشت روایات آن حضرت را، قرآن آن حضرت را، دعای آن حضرت را، مناجات بکند این وارد اتاق فکری آن حضرت شد. قسمت ۱۵/مجادله/تسنیم

## ولایت

قرآن کریم مسئله ولایت را متمم و مکمل رسالت و نبوت می‌داند. می‌بینید در سوره مبارکه «مائده» دو تعبیر دارد که نشان می‌دهد که «لولا الولاية، لولا الامامة» و مانند آن، رسالت بی‌ثمر خواهد بود؛ [۱۳] برای اینکه طولی نکشید که اینها آن را با سقیفه حل کردند؛ اگر نبود مسئله «غدیر»، اگر نبود صبر و بردباری ائمه (علیهم السلام) و اگر نبود فداکاری حسین بن علی، اینها در واقع رفتند تا غدیر را حفظ کردند! در همان دروازه شام وقتی از وجود مبارک امام سجاد کسی سؤال می‌کند که «مَنْ غَلَبَ» در این صحنه نبرد

چه کسی غالب شد؟ فرمود ما رفتیم پیروز شدیم و برگشتیم، صریح! با اینکه زنجیر به گردن حضرت بود فرمود: «إِذَا أَرَدْتُ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَ قُتَّ الصَّلَاةَ، فَأَذُنْتُ ثُمَّ أَقَمْتُ»؛ [۱۴] وقتی دم دروازه شام از حضرت سؤال کردند در این جنگ چه کسی پیروز شد؟ فرمود ما، اگر می‌خواهی بفهمی که چه کسی پیروز شد، موقع نماز اذان و اقامه بگو، ببین نام چه کسی را می‌بری! ما رفتیم این نام را حفظ کردیم و برگشتیم! در کمال شهامت! در حالی که زنجیر بر گردن حضرت است! فرمود ما پیروز شدیم، ما رفتیم که این نام را حفظ کنیم و برگردیم! حالا هزینه سنگینی هم دادیم؛ ولی به هر حال پیروز شدیم. آن سخنرانی زینب کبری این‌طور بود، سخنرانی امام سجاد(سلام الله علیهما) این‌طور بود، اینها غدیر را حفظ کردند! بنابراین اینها متمم و مکمل دین هستند.

تبیین جایگاه ولایت در سوره «مائده»

در سوره مبارکه «مائده» این دو آیه را ملاحظه بفرمایید که جایگاه ولایت و امامت را چگونه قرآن کریم مشخص کرده است. در سوره مبارکه «مائده» آیه سوم چند حکم فقهی است که قبلاً هم نازل شده بود: «الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخَنزِيرِ»؛ [۱۵] تنها یکجا نیست، پس این مطلبی نیست که خدا درباره آن بفرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»؛ [۱۶] به دو دلیل: یکی اینکه این حرمت و این چند حکم فقهی قبلاً هم آمده بود. دوم اینکه با چند حکم فقهی که دین کامل نمی‌شود و دشمن ناامید نمی‌شود، در ادامه فرمود: «الْيَوْمَ يَنْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ»؛ امروز همه کفار ناامید شدند، برای اینکه ما میته را حرام کردیم؟! اولاً این تحریم «میته» قبلاً هم آمده بود، ثانیاً با تحریم «میته» که کفار از مسلمان‌ها ناامید نمی‌شوند، معلوم می‌شود که خبر رهبری در کار هست! «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»؛ پس معلوم می‌شود که اینها نیست، «الْيَوْمَ يَنْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اَخْشَوْنِ»؛ امروز دشمنان اسلام ناامید شدند، برای چه؟ معلوم می‌شود که خبری است! آنها گفتند بعد از رحلت حضرت ما دیگر بر مسلمین می‌تازیم، وقتی مشخص شد که جریان «غدیر» حق است و وجود مبارک حضرت امیر جای پیغمبر(علیهم الصلاة و علیهم السلام) می‌نشیند، آیه نازل شد که امروز دیگر کفار ناامید شدند، دیدند که علی کار همان پیغمبر(علیهم السلام) را دارد می‌کند، وگرنه با حکم حرمت «میته» که کفار ناامید نمی‌شوند؛ زیرا هم قبلاً این حکم آمده بود و هم اینکه این حکم و مسئله فقهی که باعث ناامیدی کافر نیست. جانشینی حضرت؛ یعنی «غدیر» کاری کرده که «يَنْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ». قسمت ۲۳/شورا/تسنیم

مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) چندین باب در این زمینه دارد؛ حالا شما اگر این عناوین را هم ملاحظه بفرمایید، هیچ تردیدی برای محقق باقی نمی‌گذارد که همه علوم را ذات اقدس الهی به اهل بیت عطا کرده است.

باب اول این است: «أَنَّ الْمُتَوَسِّمِينَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ هُمُ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». [۱۱] باب دوم: «عَرْضِ الْأَعْمَالِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛ [۱۲] هر کاری که ما می‌کنیم به این ذوات قدسی ارائه می‌دهند؛ باب سوم: «أَنَّ الطَّرِيقَةَ الَّتِي حُنْتُ عَلَى الْأَسْتِقَامَةِ عَلَيْهَا» این «وَلَايَةُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» [۱۳] است. باب چهارم: «أَنَّ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ». [۱۴] باب پنجم: «أَنَّ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرَثَةُ الْعِلْمِ يَرِثُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا الْعِلْمَ». [۱۵] باب ششم: «أَنَّ الْأَيْمَةَ وَرَثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ [علم] جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ [عليهم السلام]». [۱۶] باب هفتم: «أَنَّ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَهُمْ جَمِيعُ الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». [۱۷] باب هشتم: «أَنَّهُ لَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ». [۱۸] باب نهم: «مَا أُعْطِيَ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ»؛ [۱۹] آن اسم اعظمی که ذات اقدس الهی به ائمه مرحمت کرد چیست؟ باب دهم: «مَا عِنْدَ الْأَيْمَةِ مِنْ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛ [۲۰] آن آیات انبیايي که نزد ائمه(علیهم السلام) است چیست؟ باب یازدهم: «مَا عِنْدَ الْأَيْمَةِ مِنْ سِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ مَتَاعِهِ». [۲۱] باب دوازدهم: «أَنَّ مَثَلِ سِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَثَلِ التَّابُوتِ فِي بَيْتِي إِسْرَائِيلَ». [۲۲] باب سیزدهم: «فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَ الْجَفْرِ وَ الْجَامِعَةِ وَ مُصْحَفِ فَاطِمَةَ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهَا وَ عَلَيْهِمُ». [۲۳] باب چهاردهم: «فِي شَأْنِ (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) وَ تَفْسِيرِهَا»؛ [۲۴] که در لیلۀ قدر همه اسرار سال به

انها عرضه می‌شود؛ باب پانزدهم: «فی أنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَزِدُّونَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ». [۲۵] باب شانزدهم: «لَوْ لَا أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَزِدُّونَ لَنَفَذَ مَا عِنْدَهُمْ». [۲۶] باب هفدهم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ جَمِيعَ الْعُلُومِ الَّتِي حَرَجَتْ إِلَى الْمَلَائِكَةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». [۲۷] باب هجدهم: «بَابٌ نَادِرٌ فِيهِ ذِكْرُ الْعُغَيْبِ». [۲۸] باب نوزدهم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا [عَلِّمُوا أَوْ] عَلِّمُوا». [۲۹] باب بیستم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ وَ أَنَّهُمْ لَا يَمُوتُونَ إِلَّا بِاخْتِيارٍ مِنْهُمْ». [۳۰] باب بیست و یکم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ». [۳۱] باب بیست و دوم: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُعَلِّمْ نَبِيَّهُ عِلْمًا إِلَّا أَمْرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] وَ أَنَّهُ كَانَ شَرِيكُهُ فِي الْعِلْمِ». [۳۲] باب بیست و سوم: «جِهَاتِ عُلُومِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». [۳۳] باب بیست و چهارم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَوْ سَتِرَ عَلَيْهِمْ لِأَخْبَرُوا كُلَّ امْرِئٍ بِمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ». [۳۴] باب بیست و پنجم: «التَّفْوِيضُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ إِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي أَمْرِ الدِّينِ» [۳۵] که در بحث دیروز خوانده شد. باب بیست و ششم: «فی أَنَّ الْأَئِمَّةَ بَمَنْ يُشْبِهُونَهُمْ مِمَّنْ مَضَى وَ كَرَاهِيَةِ الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنَّبُوءَةِ». [۳۶] باب بیست و هفتم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ مَفْهُومُونَ». [۳۷] باب بیست و هشتم: «فِيهِ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». [۳۸] باب بیست و نهم: «الرُّوحُ الَّتِي يُسَيِّدُ اللَّهُ بِهَا الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». [۳۹] باب سی و ام: «وَقَفَتْ مَا يَعْلَمُ الْإِمَامُ جَمِيعَ عِلْمِ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛ [۴۰] جمیع علوم قبلی چه زمانی به امام بعدی می‌رسد، آن وقت را هم می‌دانند. وجود مبارک امام هادی (علیه السلام) آن لحظه‌ای که امام شد، می‌فهمید که وجود مبارک امام جواد (علیه السلام) رحلت کرده است و الآن مسئولیت به عهده اوست؛ از حضرت سؤال کردند - یعنی از امام - که شما از کجا می‌فهمید؟ امام قبلی که در جای دیگر رحلت کرده است و شما الآن می‌فهمید! فرمود ما ذاتی در خود احساس می‌کنیم، معلوم می‌شود که به مقامی رسیدیم. [۴۱] باب سی و یکم: «فی أَنَّ الْأَئِمَّةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِي الْعِلْمِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ الطَّاعَةِ سَوَاءً». [۴۲] باب سی و دوم: «أَنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ»؛ امام بعدی را هم می‌داند، «وَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾ [۴۳] فِيهِمْ»؛ [۴۴] یکی از مصادیق بارزه که فرمود امانت را به اهلش اهلش بدهید، امام قبلی باید امانت را به امام بعدی بسپرد. باب سی و سوم: «أَنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُودٌ مِنْ وَاحِدٍ إِلَى وَاحِدٍ». [۴۵] باب سی و چهارم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئًا وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَرُونَهُ». [۴۶] باب سی و پنجم: «الْأُمُورُ الَّتِي تُوجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». [۴۷] باب سی و ششم: «نَبَاتِ الْإِمَامَةِ فِي الْأَعْقَابِ وَ أَنَّهَا لَا تَعُودُ فِي آخٍ وَ لَا عَمٍّ وَ لَا غَيْرِهِمَا مِنَ الْقَرَابَاتِ»، [۴۸] این ابواب که تمام شد آن وقت «موالید ائمه» - تاریخ ائمه - یکی پس از دیگری شروع می‌شود.

با بررسی این روایات، برای هیچ‌کسی تردیدی باقی نمی‌ماند که ذات اقدس الهی همه علمی را که در جهان امکان نازل کرده است به این ذوات قدسی داده است؛ چیزی نیست که حالا فرشته بداند و اینها ندانند. این ابواب را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرده است، بخش دیگر را مرحوم صدوق نقل کرده؛ مرحوم شیخ طوسی نقل کرده و مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) همه اینها را در بحار جمع کرده است قسمت ۷/احقاف/تسنیم

بیانی سیدناالاستاد مرحوم علامه دارد که درست است تعبیرات دینی ما را به ولایت فرا می‌خواند، حالا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که حسابش جداست، در بین امت اول کسی که پرچم ولایت را بلند کرد وجود مبارک حضرت امیر بود او اصرار کرد که شما جزء اولیای الهی باشید، اصرار کرد که ترس از جهنم شما را وادار به عبادت نکند، شوق به بهشت شما را وادار به عبادت نکند «حبا لله» عبادت کنید [۴۹] که بشوید «ولی الله» پرچم ولایت به دست حضرت بود، آن وقت او ولی‌پرور بود، آنها که «خوفا من النار» عبادت می‌کنند؛ البته مؤمنینی‌اند که در قیامت به بهشت می‌روند، ولی ولی الله نیستند. آنها که «شوقا الی الجنة» خدا را عبادت می‌کنند مؤمنینی هستند عالم هستند عادل هستند پیش‌نماز هستند می‌شود به اینها اقتدا کرد اما «ولی الله» نیستند؛ اما آنکه «لا خوفا من النار و لا شوقا الی الجنة بل حبا لله» خدا را عبادت می‌کند او می‌شود «ولی الله»، خود حضرت امیر این کاره بود، اصرار

داشت در سخنرانی‌ها، موعظه‌ها و نامه‌ها که بیابید «ولّی الله» بشوید نه «خوفاً من النار» نه «شوقاً الی الجنة» در دعاها این را به ما یاد داد، در نامه‌ها این را به ما یاد داد، در سخنرانی‌ها این را به ما یاد داد با سیره عملی هم همین را یاد داد. اصرار سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) این است که درست است همه بزرگانی که در مکتب وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رشد کردند این کاره‌اند اما پرچم به دوش مبارک حضرت امیر است و او اصرار دارد که انسان بشود «ولّی الله». اینکه درباره مسجد قبا دارد که ﴿فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّخِذُوا﴾ [۱۳۱] در سوره مبارکه «احزاب» هم شاید همین‌ها باشد ﴿مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ اینها هم جزء همان رجالی بودند که ﴿يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّخِذُوا﴾ بودند. قسمت ۷/ذاریات/تسنیم

می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ معلوم می‌شود مقرراتی است و قوانینی آن مقررات هم به این قوانین منتهی خواهد شد و وحی الهی است؛ اما به عنوان مسائل موضعی و مقطعی. اگر ﴿أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ در کنار ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾ ذکر نشود، فقط ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾ باشد، شامل هم قوانین هم مقررات می‌شود؛ ولی اگر در کنار هم ذکر شد به عنوان دوتا اطاعت ذکر شد، آن هم فعل و امر تکرار شد نفرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ﴾؛ فرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾؛ لذا درباره اولی الامر دیگر «أَطِيعُوا» را تکرار نفرمود، نفرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» و اطیعوا رسول و اطیعوا اولی الامر؛ چون آنچه که «أولی الامر» می‌گوید مقررات است و این «أَطِيعُوا» ای که درباره جمله دوم می‌بینیم مربوط به مقررات است، نه درباره قوانین. آنجا که دارد: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾ به همان یک امر اکتفا کرده است، هم قوانین هم مقررات را شامل می‌شود؛ اما وقتی که دو جمله و تکرارش شده، هم نام مبارک رسول آمده هم فعل امر تکرار شده؛ معلوم می‌شود که جدای از هم مراد است و چون او معصوم است ﴿وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [۱۶] از این جهت است که باید اطاعت کرد و اگر ﴿وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ نمی‌بود، امر به اطاعت «بالبقول المطلق» صادر نمی‌شد. یکی از نشانه‌های آنکه منظور از «أولی الامر»، معصومین (علیهم السلام) هستند همین اطلاق امر است که خدای سبحان می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ﴾. اینکه «بالبقول المطلق» مسلمین را مأمور به اطاعت می‌کند، معلوم می‌شود که «أولی الامر» حتماً باید معصوم باشند و منظور از این «أولی الامر» معصومین (علیهم السلام) هستند؛ زیرا این «امر»، امر مطلق است؛ یعنی هر چه «أولی الامر» گفت، شما باید اطاعت کنید. بنابراین «أولی الامر» نه تنها نمی‌تواند فاسق باشد «کما ذهب إليه بعض» نمی‌تواند غیر معصوم هم باشد «کما ذهب إليه بعض آخر»؛ زیرا غیر معصوم گرچه عمداً اشتباه نمی‌کند، ولی احتمال اشتباهش هست و اگر اشتباه در او راه دارد امر به اطاعت نمی‌تواند مطلق باشد؛ چون خود قرآن کریم فرمود: ﴿وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا﴾ [۱۷] و یکی از بیاناتی که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود و فریقین از حضرتش نقل کردند و در پایان من لایحضره الفقیه به عنوان کلمه‌ای که قبل از حضرت کسی این کلمه را نگفت ظاهراً ذکر شده است، این است که «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»؛ [۱۸] هرگز انسان نمی‌تواند مخلوقی را در کاری که رضای خدا در آن کار نیست اطاعت کند. این اصل کلی اسلام است، هرگز کسی نمی‌تواند «المأمور معذور»، هرگز کسی نمی‌تواند سخن دیگری را به عنوان اینکه او مسئولیتی دارد اطاعت کند در صورتی که آن سخن معصیت خداست؛ «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ». لذا به فرزندان فرمود: که حرف پدر و مادر را در صورتی که مخالف با حق باشد اعتنا نکنید ﴿وَ إِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ [۱۹] گرچه پدر و مادر مشرکانند، شما در مسائل دنیایی اینها را محترم بشمارید ﴿وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [۱۰] در دنیا رفتارشان معروف و نیک باشد؛ ولی کارهایی که مربوط به آخرت است هرگز شما اطاعت از پدر و مادر غیر مسلمان نکنید قسمت ۱۹/حدید/تسنیم

در اصل رسالت می‌داند ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [۱۷] و در اصل امامت و ولایت می‌داند ﴿اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ [۱۸] در این تفصیلات هم می‌داند که به چه کسی مرحمت کند. در مسئله ولایت تعبیر فرمود: که ﴿اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ در بین همه انسانها خدا برچین می‌کند. «جبابیه» آن جمع خاص را می‌گویند. «جایی» آن است که امور مخصوصی را جمع می‌کند؛ عاملین زکات را می‌گویند جبات‌اند، اینها جایی‌اند، اینها می‌روند صدقات اسلامی را جمع آوری می‌کنند. «مجتبی» آن انسان برچین شده است

فرمود: **﴿اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ﴾** هر که را که خود بخواهد به عنوان مجتبیٰ برچین می‌کند که شایسته باشند برای این کار. فیض الهی و فضل الهی را خدا به کسی می‌دهد که خودش بخواهد و خودش می‌داند که چه شخص شایسته است و چه شخص شایسته نیست و مشیئت او برابر حکمت اوست **﴿وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾**. قسمت ۱۹/ حدید/تسنیم

بیان نورانی مرحوم کلینی از امام باقر(سلام الله علیه) نقل کرد به دنباله آن حدیث، حدیثی است که مربوط به زمان ظهور حجت(سلام الله علیه) که در آستانه میلاد آن ذات مقدس است اولین حدیث، حدیث ۲۱ باب عقل و جهل است این است که وقتی حضرت(سلام الله علیه) ظهور کرد ذات اقدس الهی به برکت حضرت دست روی رؤس مردم می‌گذارد عقل مردم کامل می‌شود. حالا الان اگر حضرت ظهور کرد با هفت میلیارد، اگر مردم عاقل باشند صحابی هم مثل امام داشته باشد، اداره اینها خیلی آسان است. مشکل این است که عقل نیست. مردم دارند با کشتار یکدیگر زندگی می‌کنند. الان بودجه غالب کشورها مشخص است. قسمت مهم بودجه بخشی از این کشورهای زورگو مثل صهیونیسم مثل آمریکا و امثال آن صرف سلاح‌های آدم‌کشی است، صرف بودجه نظامی است.

اگر فقر هست، فلاکت هست، بیکاری هست، برای اینکه قسمت مهم روزی که خدا در زمین آفریده صرف سلاح‌های آدم‌کشی است این برخلاف عقل است. در این روایت نورانی که امام باقر(سلام الله علیه) دارد این روایت ۲۱ از روایات جلد اول اصول کافی است آنجا دارد که **«وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَيْنَهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَعْلَانَهُمْ»**؛ [۹] عقولشان می‌آید بالا. حالا اگر حضرت ظهور کرد عقل مردم بالا آمد، ۳۱۳ شاگرد مثل امام داشت، اداره این هفت میلیارد آسان است.

بعد از آن روایت، روایت بیست و دوم است. آن روایت بیست و دوم مضمون همین آیه ۱۶۵ سوره مبارکه «نساء» است. آنجا دارد که از امام(سلام الله علیه) سؤال می‌کنند که حجت خدا امروز چیست؟ حضرت تفصیل می‌دهد می‌فرماید: **«حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ»**؛ حجت خدا بر مردم پیغمبر است. **«وَ الْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ»**؛ چقدر این نمکین و شیرین و قدیر و قوی است. حجت خدا بر مردم وحی است. حجت بین خدا و بندگان، عقل است. امام در آنجا خیلی ظریفانه تأدب را رعایت کرده، کلمه «علی» را نیاورده، فرمود حجت مردم بر خدا؛ فرمود حجت بین مردم و خدا، عقل است؛ اما خود خدا چون صاحب قدرت و صاحب اختیار بود فرمود حجت مردم بر خدا عقل است. این «علی» در قرآن هست، اگر به کتاب کافی مراجعه نکنید، به این دو تا روایت مراجعه نکنید، به تفسیر این دو روایت مراجعه نکنید، این معنی اتلاف عمر است. قسمت ۳/تغابن/تسنیم

در اینجا فرمود: **﴿لِنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ﴾**، پس آن قدر عقل هنرمند است وقتی علیه الله می‌تواند حرف بزند، علیه رسول الله، عقل حرف می‌زند، نه هوس، نه وهم، نه خیال؛ البته کمترین چیزی که خدا خلق کرده است عقل است، شما در مسئله یقین این روایات را ببینید کمترین چیزی که خلق شده یقین است. مگر یقین به این آسانی گیر می‌آید؟ مگر برهان به آسانی گیر می‌آید؟ این هست.

در محکمه‌ای که یک طرف خدا، یک طرف خلق خدا، داور عقل است، چنین محکمه‌ای کجا باید ترسیم بشود؟ یک غزل لطیفی آن بزرگوار طبیب اصفهانی دارد که:

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی \*\*\* ز بامی که برخاست مشکل نشیند [۱۰]

خلد گر به پا خاری، آسان برآرم \*\*\* چه سازم به خاری که در دل نشیند؟

به آن بخش پایانی می‌رسد:

بنازم به بزم محبت که آن جا \*\*\* گدایی به شاهی مقابل نشیند

این خیلی لطیف است؛ اما از آن لطیف‌تر همین مضمون آیه است:

بنازم به بزم قضاوت که آن‌جا \*\*\* خدایی و خلقی مقابل نشیند

این کجاست که یک طرف خدا و یک طرف بنده خدا دارند محاجّه می‌کنند؟ درباره چه محاجّه می‌کنند؟ کمترین چیزی که خلق شده است عقل است. همه ما موظف هستیم که عادل باشیم؛ اما آنهایی که فرعونی فکر می‌کنند می‌گویند جای اشیا را خودمان معین می‌کنیم، الآن فرق نظام اسلامی با نظام شرق و غرب همین است. اگر کشوری بخواهد اداره بشود سه عنصر رسمی می‌خواهد: یک عنصر مواد حقوقی است که عملیاتی است و کاربردی است که مجلس‌های هر کشوری عهده‌دار آن هستند. چگونه زندگی کنند؟ اقتصادشان، روابطشان، ترافیکشان، مالیاتشان، تجارتشان، این مواد حقوقی است که مجلس هر کشوری آنها را ترسیم می‌کند. ما هم مجلس داریم که موضوعات را مشخص می‌کند هم رساله عملیه مراجع داریم که احکامش را مشخص می‌کند. قسمت ۳/تغابن/تسنیم قسمت دوم مبانی یعنی مبانی! مبانی این مواد است. به هر حال هر کشوری که مواد حقوقی دارد، به استناد اینکه می‌خواهد مستقل باشد، مواسات داشته باشد، مساوات داشته باشد، امنیت داشته باشد، آبادی داشته باشد، عدم مداخله داشته باشد، نفوذی نداشته باشد، محیط زیست داشته باشد، اینهاست که اینها مبانی است. به استناد این مبانی، آن مواد را مجلس قانون‌گذاری و اینها تنظیم می‌کنند. کلید همه این مبانی عدل است. تا اینجا مشترک بین ما و دیگران است. از این به بعد مرز افتراق نظام اسلامی با کشورهای غیر مسلمان است. همه ما یعنی تمام این هفت میلیاردی که روی زمین زندگی می‌کنیم می‌گوییم کلید همه این مبانی عدل است، براساس عدل باید موادی تصویب بشود و عملیاتی. عدل هم این کلمه سه حرفی هم محبوب همه است هم معلوم همه است. عدل یعنی هر چیزی را سرچایش گذاشتن. تا اینجا مشترک است؛ اما جای اشیا کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ آنها که تفکر فرعونی دارند می‌گویند: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾، ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [۱۷۲] می‌گویند جای اشیا را ما مشخص می‌کنیم، جای اشخاص را ما مشخص می‌کنیم. صهیونیسم را می‌گوییم دارد از حق خودش دفاع می‌کند. آل سعود را می‌گوییم در حق خودش دفاع می‌کند. یعنی مظلوم را می‌گوییم متجاوز است. مگر فرعون غیر از این می‌گفت؟ فرعون که می‌گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾؛ یعنی من خالق شما هستم؛ اینکه خودش بت‌پرست بود. درباریان فرعون می‌گفتند که اگر جلوی موسی را نگیری: ﴿يَذْرَكَ وَأَلْهَتَكَ﴾؛ [۱۷۳] کذا و کذا. او خودش بت‌پرست بود. اینکه می‌گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾، اینکه می‌گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾، یعنی قانون مملکت، افکار مملکت، اندیشه مملکت براساس اندیشه من باید دور بزند. الآن همان حرف است بدون نام فرعون؛ لذا می‌گویند شراب و سرکه فرقی نمی‌کند. بول و عرق فرقی نمی‌کند، هر دو از بدن خارج می‌شود هر دو پاک است. ما می‌گوییم آن‌که این نظام را آفرید بدن را آفرید انگور را آفرید او می‌داند چه پاک است چه نجس است چه حلال است چه حرام است. این می‌شود منبع، منبع یعنی منبع! ما منبع داریم و مینا داریم و ماده. آنها ماده دارند و مینا و لاغیر! این فرق بین توحید و کفر است.

بنابراین:

بنازم به بزم قضاوت که آن‌جا \*\*\* خدایی و خلقی مقابل نشیند

این دین است. از این بالاتر و عظیم‌تر و باشکوه‌تر فرض نمی‌شود. در اینجا فرمود انبیا آمدند اینها گوش ندادند. انبیا برهان اقامه کردند: ﴿ذَلِكِ بَأْتُهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾، با شواهد و معجزات ادعایشان را تثبیت کردند. آنها ﴿فَقَالُوا أَ بَشَرٌ﴾، این بشر هم بر مفرد اطلاق می‌شود هم چون اطلاق دارد یا اسم جمع است معنی جمع دارد. تا اینجا همه‌اش جمع بود، ﴿تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ﴾، اینها جمع است. ﴿فَقَالُوا﴾ جمع است. از این «رسل» به عنوان بشر یاد شده است که این ظاهرش مفرد است ولی باطنش جمع. ﴿فَقَالُوا أَ بَشَرٌ يَهُدُونَنَا﴾، نه «بهدینا». جمع است این. این بشر اسم جمع است، معنای جمعی را دارد. ﴿فَكْفُرُوا﴾، یک؛ از محافل مذهب

روبرگرداندند، دو؛ ﴿تَوَلَّوْا﴾؛ درباره ذات اقدس الهی فرمود: ﴿وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ﴾، دیگر نفرمود: «عنهم»؛ او مستغنی محض است، این یک: که درجه اول است. ﴿وَ اللَّهُ غَنِيٌّ﴾، دو: که درجه دوم است. انسان را گفتند یا فقیر است یا مستغنی است یا غنی است؛ گرچه تقسیم اساسی این است که موجود یا غنی است یا فقیر.

فقیر یعنی موجودی که نیازمند چیزی باشد، یک؛ و چیزی که نیازش را رفع نکند نداشته باشد، دو؛ این می‌شود فقیر. مستغنی کسی است که نیازمند است، یک؛ چیزی که نیازش را رفع نکند دارد، دو؛ این می‌شود مستغنی؛ لذا انسان یا فقیر است یا مستغنی به حسب ظاهر؛ اما غنی آن است که نیاز ندارد. نه اینکه نیاز دارد و عامل رفع نیاز خودش است. قسمت ۳/تغابن/تسنیم

معصوم خلیفه عالم است کاری می‌کند که در این «مستخلف عنه» او هیچ فسادی پیدا نشود. هم در مسائل علمی از گزند خطا معصوم است، هم در مسائل عملی از آسیب خطیئه معصوم است. یک چنین کسی خلیفه خداست. هم در بیان احکام معصوم است، هم در اجرای احکام؛ اما مأمور به علم غیب نیست مگر در مورد ضرورت. این طور نیست که کار جهان را مدیریت جهان را به غیر خلیفه خدا آدم بسپارد. اصل آزادی مردم است. غالباً در کتاب‌های اصول خواندید، اصل عدم ولایت احدی است بر احد که این اصل کسی است انسان آزاد خلق شد. خلیفه خدا یا منصوبین از طرف خلیفه خدا می‌توانند احکام و حکم الهی را برای مردم بیان کنند. آن وقت ذات اقدس الهی که خلیفه معین کرده است این خلیفه حافظ اصل دین است، کاری می‌کند که اصل دین محفوظ بماند آن جاها که ممکن است نظام محفوظ بماند آن جا که ممکن است جامعه محفوظ بماند آن جا که ممکن است جامعه ارباباً بشود از حق خودش هم ممکن است صرف نظر بکند. وقتی خواستند به قبر حضرت زهرا (سلام الله علیها) دسترسی پیدا کنند که مثلاً قبر را بشکافند حضرت شمشیر کشید. فرمود: «أَمَّا حَقِّي فَقَدْ تَرَكْتُهُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْتَدَّ النَّاسُ عَن دِينِهِمْ وَ أَمَّا قَبْرُ فَاطِمَةَ فَوَ الَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ لَنْ رُمْتُ وَ أَصْحَابِكَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ لِأَسْقِينِ الْأَرْضَ مِنْ دِمَائِكُمْ»؛ [۱۷۷] کلنگی به یکی از این قبرها بزنید زمین را به خونتان رنگین می‌کنم. هر چیزی حسابی دارد کتابی دارد خلیفه الهی معصوم الهی می‌داند که چه وقت قیام بکند، چه وقت قعود بکند. البته او کسی را که نصب کرده است چون منصوب از طرف خلیفه است مأذون است. قسمت ۲/تغابن/تسنیم

ما یک جان داریم که بدن ما را اداره می‌کند. یک جان جانان داریم که جان ما را اداره می‌کند. آن که در سوره مبارکه «احزاب» فرمود: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾؛ [۲۰] یعنی چه؟ یعنی جان شماست؟ ما خودمان جان داریم. فرمود جان شما فقط برای اداره بدن شماست. خود جان شما بدنی است که جان دارد، او جان جانان است، ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ «من ابدانهم»؟ نه! «من اموالهم»؟ نه! «من ممالکهم»؟ نه! ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾؛ یعنی او جان جانان است. حضرت بعد از اینکه این فرمایش را فرمود: «أَسْنَتْ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ» بعد فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، [۲۱] پس غرض این است که ما جانی داریم که بدن ما را اداره می‌کند، یک جان جانان داریم که ببیند آنها چه می‌گویند! آن وقت مشخص می‌شود که ﴿يُرْكَبِهِمْ﴾، چه کسی دارد ما را پاک می‌کند؟ اینکه در پایان سوره مبارکه «توبه» فرمود: ﴿رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ﴾؛ از جان شما برخاست، بیگانه نیست، اطلاع دارد. همان طوری که جان از بدن باخبر است، جان جانان هم از جان باخبر است. یک چنین کسی را ذات اقدس الهی فرستاد تا ما به مقصد برسیم. قسمت ۲/جمعه/تسنیم

به تعبیر سیدنا الاستاد کلمه نعمت هر جا مطلق ذکر شود، ولایت است، نعمت ولایت است؛ مثل ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾؛ [۲۵] یک وقت نعمت باران است، یک وقت ارزاق است، یک وقت نعمت فرزند است، نعمت جاه است، اینها مقید ذکر می‌شود؛ اما این فرمایش را در ذیل آیه ﴿لَسْتُمْ لِنِعْمَتِي عَلِيمُونَ﴾؛ [۲۶] که از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) نقل شده است که «نَحْنُ النِّعِيمُ»؛ [۲۷] آنجا دارند که اگر نعمت مقید ذکر شود، معلوم است که نعمت خاص است؛ اما وقتی مطلق ذکر شود نعمت ولایت است؛ چه اینکه در اوایل سوره مبارکه «مانده» دارد که ﴿وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾.

اینجا هم می‌فرمایند نعمت چون مطلق ذکر شده است، نعمت ولایت است. این اگر «ولی الله» نبود و اگر نعمت ولایت شامل حالش نبود، از مردم که به ستوه آمده، اینجا هم که بدترین خطر او را تهدید کرده، رفته دل ماهی، ولی همان جا هم به نام خدا و یاد خدا بود.

قسمت ۱۰ / قلم / تسنیم

## تقلید و یقین

تقلید ایمانی است، خیلی از افراد بودند می‌آمدند در محضر معصوم (سلام الله علیه)، از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از اثبات رسالت و معجزه و مانند آن سخنی سؤال می‌کردند درباره حق تعالی، درباره قیامت، درباره فرشته‌ها، هر چه پیامبر می‌فرمود این یقین پیدا می‌کرد، این هم راه دوم؛ چون راه دوم مثل راه اول یقیناً کافی است؛ یعنی راه دینی، مثل برهان عقلی یقیناً کافی است و همه حکما هم فرمودند قول معصوم (علیه السلام) می‌تواند حدّ وسط برهان قرار بگیرد؛ همان طوری که یک میرهن می‌تواند بگوید مثلاً عالم متغیر است هر متغیری حادث است، یک متدین هم می‌تواند بگوید این قول معصوم است و هر چه معصوم فرمود، حق است، این حق است. قول معصوم می‌تواند حدّ وسط برهان قرار بگیرد. اما اگر کسی یا مستقیماً از خود معصوم (علیه السلام) بشنود که جزم داشته باشد که این معصوم است و سخن هم سخن اوست و برای بیان حکم باقی هم فرمود؛ یعنی «اصل الصدور قطعی، جهت الصدور قطعی» و دلالت هم قطعی؛ قول معصوم می‌تواند حدّ وسط قرار بگیرد. اما اگر کسی در عصر معصوم نیست و خبر متواتری که سند را قطعی کند نداند و دلالت هم نص باشد ندارد یا بی‌معارض در دست ندارد، این شخص اگر بخواهد به استناد خبری، مطلبی را ثابت کند، اگر اهل رقم و حساب باشد می‌بیند صدها اصل عقلایی را باید روی هم بچیند تلی از اصول درست کند تا بتواند مطلبی را بفهمد. اگر روایتی پنج جمله داشت و این روایت از امام ششم (سلام الله علیه) تا به دست ما به ده واسطه و بیست واسطه رسید، ما درباره تک تک این وسائل و درباره تک تک این جمله باید اصل عدم غفلت، اصل عدم سهو، اصل عدم نسیان، اصل عدم زیاده، اصل عدم نقیصه، اصل عدم قرینه درباره تک تک اینها، هشت ده اصل را روی هم بچینیم تا مظنه‌ای به دست ما بیاید؛ آن وقت در برابر این انبار از اصول یک ظنّ سطحی نصیب ما می‌شود؛ اگر مربوط به مسائل عملی بود که همین حجت است باید عمل کرد؛ اما اگر مسائل اعتقادی بود که این ظنون سودی ندارد و آنچه هم که در حدیث شریف ثقلین است این است که عترت همتای قرآن است نه روایت، فرمود روایت همتای قرآن است، عترت همتای قرآن است. روایات مجعول داریم غیر مجعول داریم اما عترت نور هستند [۲۶] و «کَلَامُكُمْ نُورٌ» [۲۷] و معصوم‌اند. چون روایت جعلی دارد و قرآن مصون از جعل است روایت همتای قرآن نیست آن عترت است که همتای قرآن است؛ پس این دو راه. راه اول راه برهان است که خود قرآن با ما در میان گذاشت بر اساس آن سه فصل. راه دوم هم راه ظواهر دینی است در صورتی که انسان از خود معصوم بشنود. راه سوم هم راه تهذیب نفس و تهذیب؛ اگر کسی نمی‌خواهد درس بخواند یا فرصت درس خواندن ندارد آیا او راه دارد حقایق برایش روشن بشود یا نه یا این راه بسته است؟ فرمود این راه باز است؛ این همان راه تهذیب نفس است راه تصفیه قلب است و مانند آن. منتها تهذیب نفس را خود شارع مشخص کرده است که از چه راه انسان وارد بشود و چگونه تهذیب کند.

اینکه در سوره «نحل» فرمود: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾؛ [۲۸] معلوم می‌شود همان طوری که با برهان یقین حاصل می‌شود، با عبادت هم یقین حاصل می‌شود. یک وقت کسی عبادت می‌کند برای اینکه مکلف به عبادت است و در جهنم نسوزد، این یک همت است. یک وقت عبادت می‌کند به شوق بهشت؛ لذا کتابهای دعا را ورق می‌زند ببیند که برای کدام عبادت، ثواب بیشتری از نظر بهشت یاد شده است که آن را بخواند، این هم یک نظر. یک وقت نه عبادت می‌کند که هر گونه حجاب را برطرف کند و معبود خود را ببیند، حق برای او روشن بشود؛ این همان راه «حارث بن مالک» است و مانند آن که قبلاً خوانده شد. این ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ

الْبَاقِينَ) هم راه تهذیب نفس است؛ هم راه را مشخص کرد هم ثمر را مشخص کرد. این (وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) هم در بحثهای قبل ملاحظه فرمودید که این «حتی»، «حتی» منفعت است نه «حتی» تحدید؛ نه یعنی عبادت بکن تا به یقین برسی که اگر به یقین رسید که معاذ الله عبادت را ترک کنی؛ چون اگر عبادت را ترک کردی همان جا سقوط می‌کنی؛ مثل اینکه به ما گفتند اگر خواستی دستت به کلید برق برسد این پله‌های نردبان را طی کن تا بالا بروی و کلید برق را بزنی، اگر کسی از این پله‌های نردبان بالا رفت بعد گفت نردبان چپست، گفتن همانا و سقوط همان. اگر به ما گفتند پله‌های نردبان را بالا برو تا دستت به سقف برسد، نه یعنی وقتی دستت به سقف رسید حالا نردبان را انکار کنی، وگرنه سقوط می‌کنی؛ اینکه «حتی»، که «حتی» حد نیست، «حتی» منفعت است؛ یعنی یکی از فواید مترتبه بر عبادت پیدایش یقین است. (وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ). «فإذا اتاك اليقين فأدم العبادة و حسنها و اتمها و اكملها»، اگر یقین پیدا کردی بهتر و زیباتر عبادت بکن! این عبادت است که راه «حارث‌بن‌مالک» هاست، نباید کسی بگوید این راه مخصوص معصومین (علیهم السلام) است. آن روایتی که از اصول‌کافی مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) قبلاً خوانده شد برای همین است که کسی نگوید این راه برای ما بسته است یا این راه برای معصومین است یا برای امامزاده‌هاست؛ این چنین نیست، این «حارث‌بن‌مالک» یک آدم عادی بود در محضر حضرت بود که این راه را یاد گرفت و رفت؛ این می‌شود «أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ» [۲۹] به این شرط که در این قلب کینه احدی نباشد، این قلب سالن رقص دنیا نباشد. قسمت ۲۲/حشر/تسنیم

این یقینی که خدای سبحان به ابراهیم (سلام الله علیه) داد این را که نفرمود ابراهیم سال‌ها درس خواند، وضع ابراهیم (سلام الله علیه) مشخص بود، دوران کودکی را در غار گذراند کم کم آمد بیرون فرمود: (وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ)؛ [۳۵] ما ملکوت را نشان دادیم برای فوایدی که یکی از آن فواید این است که او اهل یقین بشود. این راه را که به ما نشان دادند، فرمود چرا شما در ملکوت سفر نمی‌کنید (أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ)؛ [۳۶] ما را نه تنها تشویق کردند تویخ کردند که چرا نگاه نمی‌کنید چرا نمی‌روید؛ پس راهی است رفتی. به ما گفتند اگر قدری جلوتر رفتی هم اکنون که اینجا نشستی جهنم را با اهل آن آنجا می‌بینی؛ (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ)؛ [۳۷] حالا ببینید بر سر این آیه چه‌ها آوردند، گفتند بین این دو جمله چیزی محذوف است، (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ)؛ مثلاً عمل صالح می‌کنید، بعد اگر مرید (لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ)؛ اگر بعد مرید همه (لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) هستند چه کافر چه غیر کافر، دیگر نیازی ندارد به ما بفرماید اگر اهل یقین باشید جهنم را می‌بینید. (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) چرا ما بگویم این وسطها محذوف است، چیزی به عنوان پسوند برای آن (لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ) تقدیر گرفتند که با آن هماهنگ نیست و چیزی به عنوان پیشوند برای (لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) ذکر کردند که با این همسان نیست؛ چرا این چنین ما با قرآن برخورد کنیم! فرمود: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ \* ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ \* ثُمَّ لَتَسْتَلْنَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)؛ [۳۸] فرمود: شما اگر اهل «علم الیقین» باشید جهنم را می‌بینید؛ نشانی آن این است که عده‌ای هم دیدند؛ پس این راه رفتی است.

پس اینکه فرمود: (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)، سه راه را به ما نشان داد، جمع آن هم میسر است، هیچ کس در هیچ شرایطی نمی‌تواند بهانه بیاورد. بعضی هستند که اهل تهذیب نفس نیستند برای آنها سخت است، آنها هر شب باید غذا بخورند و همیشه باید بخوابند به هر حال نماز صبحی هم می‌خوانند، دیگر حالا هر چه شد، شد؛ اهل اینکه شب کم غذا بخورد، مقداری سبک باشد، سحری برداشته باشد، اهل این نیست؛ بالأخره اهل فهم که هست. بعضی هستند که نه اهل استدلال‌اند نه اهل تهذیب، اهل ظواهر دینی‌اند، ظواهر دینی که هست. هیچ کس در هیچ شرایطی بهانه ندارد؛ (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) هم با ظواهر دینی در آنجا که ظواهر دینی به نساب اعتبار رسیده است و هم با براهین عقلی و استدلال‌ها، آنجا هم در صورتی که براهین به حد نساب استدلال رسیده باشد و هم از راه تهذیب نفس در صورتی که تهذیب به شرایط و به نساب لازم رسیده باشد. و عده خدای سبحان هم که

هست ﴿الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا نَنْهَدِيَهُمْ سُبُوتًا﴾، [۳۹] هم ما را تشویق کرد و هم فرمود: اگر قدری این راه را طی کردی من به تو نشان می‌دهم، هدایت می‌کنم. راه‌ها هم فراوان است. قسمت ۲۲/حشر/تسنیم

در مسئله سمع برای اصول دین، ما در اصول دین یقین می‌خواهیم؛ مثلاً کسی بتواند برهان اقامه کند که قرآن معجزه است، فرق معجزه با سحر را بداند، تحدی را بداند، این مقدر همگان نیست. حالا این بچه وقتی که بالغ شد، او حالا مثلاً ﴿الَّذِينَ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنَّ﴾ [۱۴] را می‌داند تحلیل بکند و قرآن معجزه است و از این جهت معتقد است و به حقانیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، اینکه مقدرش نیست؛ ولی این باید یقین داشته باشد. یقینش این است که «سمعاً» یعنی «نقلاً» از بزرگان علمی خود، نه تقلید؛ از بزرگان علمی خود شنید که قرآن معجزه است به فلان دلیل و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم پیغمبر است به فلان دلیل. ما در اصول دین یقین می‌خواهیم، نه برهان و نه تقلید. تقلید همین که فلان کس گفته، او باید مواظب باشد که فلان کس از چه راهی دارد می‌گوید؛ لذا اکثری مردم دینشان دین سمعی است نه تقلیدی، یعنی مطمئن هستند که این علما درست می‌گویند، باور دارند اینها را، حرف اینها را می‌پذیرند. قسمت ۱۲/ ملک/تسنیم

به انسان فرمودند شما تلاش و کوشش کنید از نیروی علمی که خدا به شما داد از نیروی عملی که خدا به شما داد بهره بگیرید و مطمئن باشید خدا رازق شماست، یک؛ مطمئن باشید از غیر خدا کاری ساخته نیست، این دو؛ مطمئن باشید که انبیا و اولیا مثل فرشتگان و مدبرات الهی، مأموران الهی‌اند. ارتباط با اینها را قطع نکنید، سه. آن وقت به مثل خودتان هم مراجعه نکنید، چهار.

فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ نُدُولًا﴾، درباره فضا و هوا که آیات دیگری بود، فرمود: ﴿وَ أَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقًا﴾ [۱] اگر ملتی بیراهه نرود راه کسی را نبندد ما باران را مرتب به اندازه کافی نازل می‌کنیم. زمین را هم که نرم قرار دادیم برای شما و این زیر پای شماست. شما که زیر پایتان زمین است، پس آن نرم است در اختیار شماست، بخواید ساختمان بسازید ممکن است، درختکاری بکنید ممکن است، کشاورزی بکنید ممکن است. ﴿فَأَمْسُوا فِي مَنَابِحِهَا وَ كَلُوا مِنْ رِزْقِهَا﴾ و به طرف خدا نشور دارید و حرکت دارید. / قسمت ۱۰/ ملک/تسنیم

قرآن کریم فرمود هر ملتی که این خصوصیت را داشته باشد، از فیض الهی بهره می‌برد. درباره اهل کتاب فرمود اینها دو گروه‌اند: یک عده جزء ائمه کفر هستند که اینها نه تعهدات را قبول دارند، نه امضا را قبول دارند، نه کنوانسیون را قبول دارند. فرمود: ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أِيْمَانَ لَهُمْ﴾، [۲] نه «لا ایمان لهم». فرمود نه تنها ایمان ندارند، ایمان، سوگند، میثاق، پیمان و امضا را به رسمیت نمی‌شناسند. اگر جمعیتی امضای خود را به رسمیت نشناسد، چگونه می‌شود با او زندگی کرد؟ سخن از مبارزه با ائمه کفر در این نیست که اینها کافرند، آن شواهد دیگر و ادله دیگر دارد؛ اما مبارزه با ائمه کفر این است که اینها زیر بار امضایشان نمی‌روند. فرمود: ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أِيْمَانَ لَهُمْ﴾، نه «لا ایمان لهم».

﴿لَا يَرْفُقُونَ فِي مَوْمِنٍ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً﴾ [۳] نه تعهد، نه امضا، نه میثاق، نه موافقت بین الملل، نه کنوانسیون، هیچ چیزی را به رسمیت نمی‌شناسند. با این گروه که نمی‌شود زندگی کرد، این برای اینها. در قبال اینها سایر اهل کتاب را قرآن به نیکی و به عظمت می‌ستاید؛ می‌فرماید: ﴿مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ﴾، [۴] در همین اهل کتاب فرمود کسانی‌اند که منتظر نزول قرآن کریم‌اند. وقتی آیات الهی شنیدند فهمیدند پیامبر خاتم آمد: ﴿بَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾؛ [۵] تمام چشمشان را اشک شوق می‌گیرد که ما منتظر یک چنین وحی‌ای بودیم. الآن هم در غرب چنین گروهی هستند که اینها منتظر شنیدن صدای اسلام‌اند. معانی قرآن، مطالب قرآن. پس یک عده در قرآن کریم به صورت ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ [۶] مذمت شدند که علامه طباطبایی سیدناالاستاد و سایر بزرگان این گروه را فرمودند که همان حیوانات درنده‌اند [۷] و قرآن هم درباره اینها فرمود: ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾، از یک سو؛ ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةً

**الْكَفْرِ**، [۸] برای اینکه اینها هیچ امضایی را به رسمیت نمی‌شناسند. اگر کسی امضای خود را به رسمیت نشناخت چگونه می‌شود با او زندگی کرد؟ در قبال یک عده از اهل کتاب هستند که منتظر آیات الهی‌اند، فرمود اینها وقتی آیات الهی را می‌شنوند تمام چشمشان را اشک می‌گیرد. فرمود اینها گریه می‌کنند، گریه شوق می‌کنند، فرمود «تری دموعهم تفيض»! فرمود: **بِئْسَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ**؛ [۹] تمام شبکه چشم را اشک می‌گیرد، آن وقت می‌ریزد، مثل اینکه چشم دارد می‌ریزد. این شدت مبالغه در اشک است. وگرنه می‌فرمود: «تری دموعهم تفيض على العبرات». فرمود: **بِئْسَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ**، این تعبیر در دو جای قرآن هست که آن جای اول را ما ندیدیم درباره اهل کتاب و اما جای دوم را ما در همین جریان دفاع مقدس دیدیم. قسمت ۱۰/ملک/تسنیم

درباره دوم دارد که کسانی را اسلام تربیت کرد جوان‌هایی را اسلام تربیت کرد وقتی سخن از جنگ شد می‌آمدند در محکمه اسلام در حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) می‌گفتند ما را تجهیز کنید، چهار تا شمشیر به ما بدهید ما هم برویم! اینها وقتی دیدند که شمشیری در کار نیست قدرتی در کار نیست، راه اعزام نیست، **أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ**؛ [۱۰] تمام چشمشان را اشک می‌گرفت که چرا ما را اعزام نمی‌کنید؟ اینها را ما دیدیم در همین دفاع مقدس. اینکه شناسنامه‌ها را بالا می‌بردند تا مثلاً بروند، با گریه و ناله می‌گفتند (رضوان الله علیهم اجمعین)! اینها را که ما دیدیم؛ اما آنها را قرآن کریم نقل می‌کند هر دو را قرآن نقل می‌کند؛ یک عده از جوان‌ها در صدر اسلام وقتی که شمشیر نبود، نیزه نبود، وسایل نظامی نبود، **أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ** که نمونه‌اش را ما در این دفاع مقدس دیدیم. قسمت ۱۰/ملک/تسنیم

اما آن گروه مؤمنان که **مَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَانِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ**، اینها کسانی بودند که وقتی آیات الهی را می‌شنیدند و آن پیش‌بینی و بشارت مسیح (سلام الله علیه) را عملی می‌دیدند، **بِئْسَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ**، پس اگر ذات اقدس الهی به احترام اینها در محیط مسیحی‌نشین و یهودی‌نشین، غربی‌ها نعمت‌های فراوانی نازل می‌کند بر اساس همین سوابق حسن است. اما آنکه سیدناالاستاد و دیگران فرمودند وحشی‌اند، «نعم ما قالوا»، برای اینکه جنگ جهانی اول را اینها راه انداختند، جنگ جهانی دوم را اینها راه انداختند. الآن هم جنگ نیابتی است، اینها هستند اینها الآن هم کارخانه‌های تولید سلاح کشتار جمعی سه شیفته دارند کار می‌کند، الآن هم همین‌ها هستند.

اما ذات اقدس الهی می‌فرماید هر کسی که وضع مالی‌اش خوب است مقرب «عند الله» نیست، یک؛ و نعمت هم نیست، دو؛ برای اینکه ما می‌خواهیم اینها را در همین نعمت غرق کنیم. در بخش‌هایی فرمود اینها خیال نکنند که ما اینها را نعمت می‌دهیم می‌خواهیم اینها را مقداری سرگرم کنیم تا در بحبوحه نعمت، اینها را بگیریم. در سوره مبارکه «قصص» در جریان قارون فرمود وقتی قارون از منزلش بیرون می‌رفت، **فَفَخَّرَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ**؛ [۱۱] برای اینکه او حظّ عظیم دارد. می‌فرماید نه، این چنین نیست، ما او را سرگرم کردیم تا در این نعمت او، او را همان جا خفه کنیم، **فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ**؛ [۱۲] در سوره مبارکه «اعراف» هم مشابه این تعبیر را دارد. در سوره «اعراف» فرمود ما اینها را اول فشار آوردیم بلکه - إن شاء الله - اینها به راه بیایند. بعد دیدیم اینها به راه نمی‌آیند، اینها را نعمت فراوان دادیم، تا در وسط نعمت فراوان اینها را خفه کنیم. آیه سوره مبارکه «اعراف» این است: **وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ \* ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا؛** پُر شدند از نعمت. در همین پُر بودن و گفتند که حالا یک وقت گرانی بود، یک وقت خستگی بود، یک وقت کمبایی بود الآن که راحت هستیم: **وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ**، حالا اگر ما چند روزی فشار دیدیم گذشتگان هم چند روز فشار دیدند دیگر آن روزگار گذشت دیگر رفا آمد. **فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ**؛ [۱۳]

پس این چنین نیست که اگر کسی منتعم بود؛ یعنی مورد عنایت الهی است. اما این دهه شصت از بهترین معجزات قرآن و عترت است. ما دهه شصت، ده سال در شعب ابیطالب بودیم. این جنگ ده ساله بود؛ البته نه هشت ساله. دو سال که فقط خورد بود نه زد و

خورد. هشت سال زد و خورد بود. آن دو سال اول که هنوز ۵۷ تمام نشده بود که خلق ترکمن گلوله بستند در شمال، سنگر گرفتند و جنگ رسمی شروع شد. ۵۷ یعنی ۵۷ هنوز تمام نشده بود. آنجا عزیزان رفتند و به هر حال این آتش را خاموش کردند. هنوز جنگ خلق ترکمن در شمال پایان نپذیرفت که کردستان آشوب شد، بعد خلق مسلمان شروع شد، بعد خلق عرب شروع شد، بعد ترور هفتاد نفر شروع شد، بعد ترور نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور شروع شد، بعد ترور رئیس دادگاه انقلاب شروع شد، ما دو سال فقط می‌خوردیم، زد و خورد نبود. کجا ما جنگ داشتیم؟! یک جنگ یکطرفه بود. هشت سال جنگ بود؛ یعنی زد و خورد بود. ما این ده سال در شعب ابیطالب بودیم. این معجزه قرآن است و حفظ کرد. جنگ جهانی سوم بود، جنگ جهانی معنایش این است که همه جهان بجنگند. یا باهم می‌جنگند، یا همه جمع می‌شوند با یک بیچاره می‌جنگند. بر ما جنگ جهانی سوم بود. کدام کشور بود در روی کره زمین که علیه ما قیام نکرده بود؟ سه تا کشور کوچک بود که چشمشان یا به جیب ما بود، یا به کیف ما، این سوریه بود و الجزایر بود و لیبی، از اینها چه ساخته بود؟ کدام کشور بود حتی شوروی، تمام همسایه‌ها ما علیه ما قیام کردند. به ما اسلحه نمی‌فروختند، قرض نمی‌دادند، چیزی نمی‌خریدند چیزی نمی‌فروختند. ما ده سال در شعب ابیطالب بودیم، این نعمت نیست؟! این معجزه نیست؟! این جنگ جهانی نیست؟! ما می‌خواستیم یک عدد موشک را قاچاقی بخریم به ما نمی‌فروختند. آن موشک قاچاقی که حساب و کتاب و استاندارد ندارد، تازه بر فرض هم یک عدد پیدا می‌کردند دو سه کیلومتر آن طرف بغداد را می‌زد. ما این گونه جنگ داشتیم، این معنی معجزه است. این معنای حفظ قرآن است.

بنابراین این چنین نمی‌شود گفت که ما آن دهه شصت دهه اسلام بود، ولی روزی فراوان نداشتیم. روزی ما آن روز فتح بود، پیروزی بود، شکوه بود و از طرفی هم اگر درست بررسی بکنید می‌بینید چه معجزه‌ای قرآن در همان ده سال به ما داد. حالا چون بعضی از آقایان سؤال کردند ما داریم عرض می‌کنیم، روی بشکه‌ای ۲۴ دلار بودجه را بستند و مجلس هم تصویب کرد. گفتند این ۲۴ دلار سه هشت دلار است. هشت دلار صرف جنگ، هشت دلار هم صرف بودجه جاری، هشت دلار هم صرف عمران و آبادی. سه تا هشت دلار ۲۴ دلار. دولت هم انتقال داد، مجلس هم تصویب کرد. آنها تمام توطئه‌هایشان را کردند، ذخایر نفتی‌شان را بیرون آوردند، ارزان کردند ارزان کردند تا نفت شده بشکه‌ای هشت دلار! ما با ۲۴ دلار بودجه را بستیم، نفت شده هشت دلار، با هشت دلار هم جنگ تأمین شد، هم بودجه جاری مملکت، این معجزه نیست؟! معجزه حتماً عصایی باید بیاید و اژدها بشود؟! خیلی از شماها به لطف کارشناس این مسائل هستید، شما بررسی کنید ببینید که اینها این کار را کردند کشور در آن مدت با کدام بودجه اداره شد؟ ما بودجه‌مان بر ۲۴ دلار بسته شده بود. اینها تمام ذخایر نفتی‌شان را بیرون آوردند آن هم این عزیزی که گاهی می‌آمدند گزارش می‌دادند می‌گفتند ما داریم حملی می‌کنیم برای دیگران که نفت بفرشیم، برای اینکه خلیج فارس ناامن بود. کشتی را که بیمه نمی‌کردند، چه کسی می‌آمد از ما نفت بخرد؟ ما ناچار بودیم کل بیمه اینها را بدهیم، کشتی‌های خودمان را پر بار کنیم تحویل اینها بدهیم تا همین هشت دلار هم گیرمان بیاید. ما ده سال در شعب ابیطالب بودیم. این است که آدم وارد حرم می‌شود در و دیوار را می‌بوسد. کدام معجزه از این قوی‌تر است؟! کدام معجزه از این غنی‌تر است؟! الآن به لطف الهی همه اوضاع باز شد.

قسمت ۱۰/ملک/تسنیم

## مرجع تقلید

ما یک مرجع تقلید داریم و یک امام، مرجع تقلید ما برابر آیات و روایات احکام را می‌فهمد و به ما می‌گوید، اما امام و پیغمبر قانونی از پیش نوشته دارند یا ذات اقدس الهی با الهام به اینها می‌گوید که این کار آری و آن کار نه؟ ببینید در جریان «عَلِيٍّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» [۲۱] بارها گذشت که همین تعبیر درباره عمار هم آمده، اما تمام تفاوت در مرجع ضمیر است؛ درباره عمار آمده است که «عَمَارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَارٍ» [۲۲] و درباره وجود مبارک حضرت امیر هم آمده است: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ

عَلِيٍّ»، فرق امیر المؤمنین که امام است با عمار که مأموم است چیست؟ فرق در مرجع ضمیر است «عَلِيٍّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ»، این «يَدُورُ» ضمیرش به حق برمی‌گردد «يَدُورُ الْحَقُّ مَدَارَ عَلِيٍّ حَيْثُ مَا دَارَ الْعَلِيَّ». اما در جریان عمار «يَدُورُ الْعَمَارُ مَدَارَ الْحَقِّ حَيْثُ مَا دَارَ الْحَقُّ»، عمار باید ببیند که امیر المؤمنین چه می‌گوید و عمل بکند، پس هر جا حق هست عمار تابع اوست؛ اما آیا برای امیر المؤمنین (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) و اصولاً اهل بیت (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) یک رساله عملیه‌ای از قبل نوشته شده که اینها برابر آن عمل می‌کنند یا ذات اقدس الهی به واسطه پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) به اینها می‌گوید که این چنین عمل بکنید؟ ما اگر خواستیم ببینیم که دین چیست، حلال چیست و حرام چیست، فعل امام برای ما حجت می‌شود، ما که از قبل یک کتاب فقهی پیش نوشته نداریم که فعل و قول امام را برابر آن تطبیق کنیم! ما اگر بخواهیم بفهمیم خدا چه فرمود، باید ببینیم که امام چه می‌کند، برای اینکه او - از راه نبی - کاری را که انجام می‌دهد، کار دستور خداست. پس ما حق را از قول و فعل امام یاد می‌گیریم «يَدُورُ الْحَقُّ مَدَارَ عَلِيٍّ حَيْثُ مَا دَارَ»، آن وقت عمار و غیر عمار می‌شود «يَدُورُ الْعَمَارُ مَدَارَ الْحَقِّ حَيْثُ مَا دَارَ». این مطالب برای جناب فخر رازی و امثال فخر رازی قابل حل نیست. اگر وجود مبارک رسول، هادی (عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) است، نه یعنی قبلاً راه راست ترسیم شده، مهندسی شده و اینها آن راه را دارند می‌روند؛ اینها مهندس هستند و هر جا که اینها رفتند راه است! چه کسی به اینها می‌گوید که این‌جا برو؟ خدا! این‌طور نیست که اینها از مکتب بشری یاد بگیرند! معلم اینها هم ذات اقدس الهی است ﴿وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾ [۲۳] که اینها را راهنمایی می‌کند و می‌گوید این راه را بروید؛ لذا سیره، سنت، قول، فعل و تقریر آنها می‌شود هندسه، آن وقت ما تابع این هندسه هستیم؛ لذا ذات اقدس الهی فرمود تو مردم را به صراط مستقیم هدایت می‌کنی، چون تو بر صراط مستقیم هستی ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، ﴿يَس \* وَ الْقُرْآنَ الْحَكِيمَ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، [۲۴] اصلاً راه تو هستی! «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ» [۲۵] که وجود مبارک امام هادی (علیه السلام) در زیارت «جامعه» دارد همین است. چه کسی به اینها «بلاواسطه» یاد می‌دهد؟ ذات اقدس الهی؛ حالا با واسطه فرشته است یا «بلاواسطه» که همه اینها به واسطه وجود مبارک پیغمبر نصیب اهل بیت می‌شود. بنابراین مهندس اصلی ذات اقدس الهی است، اینها راه می‌روند و راه پیدا می‌شود؛ همین که اینها این مسیر را رفتند، این می‌شود صراط مستقیم. فرمود تو در صراط مستقیم هستی و مردم را هم به صراط مستقیم هدایت می‌کنی، ﴿صِرَاطَ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾، بعد همه هم صیوررتشان به طرف خداست. صیوررت غیر از سیر است؛ یعنی همه آنها به طرف «الله» دارند منتقل می‌شوند، ولی همه اینها «ابن السبیل» هستند، تنها موجودی که سفرنامه تام دارد، انسان کامل است و بقیه همه «ابن السبیل» و تو راهی می‌باشند. ما یک موجود از صفر تا صد که نداریم! جمادات، نباتات، حیوانات و اکثری انسان‌ها این نیمه اول را طی می‌کنند، اینها دیگر به «لقاء الله» نمی‌رسند و فرشتگان هم در نیمه دوم راه هستند، آن‌که از صفر تا صد این راه را می‌رود همان انسان کامل است، بقیه «ابن السبیل» و تو راهی هستند، این‌طور نیست که ﴿أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ همه به «لدي الله» برسند. الآن این باران‌هایی که می‌آید، تمام این باران‌ها در نهرها جمع می‌شوند و به دریا می‌ریزند، اما این نهرهای عادی به همان ساحل و لبه دریا که رسیدند بنده می‌کنند، همان‌جا می‌مانند؛ آن سیل خروشان است که تا وسط دریا می‌رود، مگر هر آبی تا وسط دریا می‌رود؟! همه «الی الله» می‌باشند، اما خیلی‌ها تو راهی هستند، چون خدای سبحان «الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ وَ الْعَالِي فِي دُنُوِّهِ»، هر کدام که به این‌جا برسند خدای سبحان را ملاقات می‌کنند، چون فیض خدا، لطف خدا، کلام خدا و عنایت خدا همه جا حضور دارد: ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾، اما این‌طور نیست که اینها از صفر به صد برسند؛ همه آنها به طرف «الله» حرکت می‌کنند، اما اکثری اینها «ابن السبیل» هستند، تنها انسان کامل و برخی از انسان‌ها به برکت انسان کامل هستند که مصداق ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ [۲۶] هستند. قسمت ۴۶/شورا/تسنیم

## ولایت فقیه

این روش را سیدنا الاستاد مرحوم محقق داماد (رضوان الله علیه) در باب روایات تحلیل خمس طی کردند که همه این روایاتی که درباره تحلیل خمس آمده است، یکی پس از دیگری بررسی کردند تا به روایات حضرت حجت (سلام الله علیه) برسند، چون تحلیل خمس، نظیر تحلیل آب گوارا، نظیر تحلیل آب و میوه و گوشت نیست که حکم شرعی ابتدایی باشد، یک حکم حکومتی است. وقتی تحلیل حکومتی شد، باید ببینیم امام بعدی هم تحلیل کرد یا نه؟ این یک راه؛ راه دیگر نقش ولایت فقیه است، چون در زمان غیبت فقیه جامع الشرایط به جای امام معصوم (سلام الله علیه) نشسته است، باید ببینیم او هم تحلیل کرد یا تحلیل نکرد؛ لذا استفتایی که از حضرت امام (رضوان الله علیه) شده است، اخیراً گویا صریحاً بیان کردند معادن، چه روی زمین، چه زیر زمین، چه استخراج و استنباط و استکشاف آن هزینه داشته باشد، چه نداشته باشد کلاً جزء اموال دولت است، این فرض ندارد که کسی کوهی را بخرد و هیچ نقشی نداشته باشد، بعد معلوم بشود که این کوه، کوه طلاست و همه آن برای او باشد و از آن طرف هم داشته باشیم: «كَيْ لَا يَكُونَ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»، این است که احکام حکومتی را باید آن ولیّ مسلمین تبیین کند که آیا تحلیل کرده است یا تحلیل نکرده است. پس این دو مسئله روشن می‌شود: یکی اینکه معادن مطلقاً جزء انفال است، نه اینکه تابع زمین باشد، دوم اینکه اثر عملی هم دارد نه فقط ثمره علمی محض باشد و اثر عملی نداشته باشد، این درباره معادن و چون اصل کلی این است که مال را نباید «بین الأغنیاء» توزیع کرد و اغنیاء که سفیهان هستند نباید صاحب اموال باشند، برابر همین مضمون، نامه‌ای از حضرت امیر (سلام الله علیه) است که به مردم مصر می‌نویسد، در جریان عهدنامه مالک (رضوان الله علیه) دوتا نامه مطرح است: یک نامه به عنوان همان فرمان عمومی که به مالک (رضوان الله علیه) داد که کل آیین کشورداری را در آن نامه مشخص کرد، یک نامه کوتاه هم برای مردم مصر نوشت، [۲] به مردم مصر تفهیم کرد که نگوئید ما نماینده‌ای چون مالک داریم و رهبری چون علی بن ابی‌طالب (سلام الله علیه) داریم، رهبر اگر هم علی بن ابی‌طالب (سلام الله علیه) باشد؛ مادامی که مردم آگاه نباشند و در صحنه نباشند، دشمن پیروز خواهد شد. این هیچ تردیدی در او نیست؛ لذا یک نامه جداگانه‌ای برای مردم مصر نوشت و در پایان آن نامه نوشت که ما یک دشمن تیزهوش خطرناکی را در کمین داریم، «إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرْقُ»، «أَرْقُ»؛ یعنی بیدار، کسی که در زمان جنگ به سر می‌برد، او نباید بخوابد: «مَنْ نَامَ لَمْ يَنْمَ عَنْهُ»، این در پایان نامه است؛ یعنی هر کس بخوابد، دشمن بیدارش که نمی‌خوابد بر او می‌تازد: «مَنْ نَامَ لَمْ يَنْمَ عَنْهُ»، این را در پایان نامه مرقوم فرمودند؛ لذا مردم مصر را بیدار کردند که هوشیار باشند، نگویند کارها را نماینده حضرت امیر یا خود حضرت امیر (سلام الله علیه) انجام می‌دهد، یک گوشه کار را رهبر به عهده دارد، اگر مردم آگاه نباشند، امام آنها علی بن ابی‌طالب (سلام الله علیه) هم باشد، یقیناً شکست می‌خورند؛ لذا حضرت به آن عهدنامه اکتفا نکرده است، یک نامه جدایی برای مردم مصر نوشت.

یکی از فرازهای آن نامه‌ای که برای مردم مصر مرقوم فرمود این است که «وَ إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لُمُشْتَاقٌّ وَ حُسْنِ تَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ»، چنین نیست که من حالا اصراری داشته باشم که در دنیا بمانم و دیر بمیرم این‌طور نیست، من مشتاق لقای حقّ و منتظر صواب حقّ هستم؛ اما نمی‌خواهم امر مردم را سفها اداره کنند: «وَ لَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ حَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حَرْبًا»، [۳] من گرچه ترسی از مرگ ندارم؛ اما متأثرم و متأسفم و غمگینم که والی این امت، سفهای این امت و فاجرهای آن امت بشوند، آن وقت مال خدا را دُول قرار بدهند، همین «دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»، اگر «مال الله» را دُول قرار دادند که شد: «دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»، «عباد الله» را حَوْل قرار می‌دهند، بنده قرار می‌دهند، چون اگر رگ حیات مردم اقتصاد است و این به دست همین سفیهان بیفتد، مردم می‌شوند برده اینها، قهراً با صالحین می‌جنگند و فاسقین را حزب خود قرار می‌دهند: «وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حَرْبًا»، من از این نگرانم که این بیان حضرت امیر (سلام الله علیه) ریشه قرآنی دارد، قسمت ۸/حشر/تسنیم

فرمود: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، بزرگان اهل سنت هم نظیر امامیه از این آیه اطلاق فهمیدند؛ یعنی گرچه امام رازی اول ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ﴾ را به همان «ما أعطاکم من الغنیمه و الفیء»، [۴] معنا کرده است؛ بعد فرمود: آجود این است که این آیه اطلاق دارد هر چه را که پیامبر گفت یا داد؛ چه در مسایل حکومتی، چه در تبیین احکام و هر چه را که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) نهی کرد؛ چه در مسایل حکومتی، چه در بیان احکام هم در حکم هم در حکومت، این آیه مطلق است؛ چه اینکه امامیه هم این چنین معنا می‌کنند، قبل از او زمخشری در **کشاف** [۵] هم همین معنا را بیان کرده است که هم شامل حکم می‌شود هم شامل حکومت.

بیان این مطلب این است که خدای سبحان رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) را هم والی امور مسلمین معرفی کرد و هم مبین و مفسر و معلّم مردم فرمود: ﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾، [۶] رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) به عنوان مبین قرآن است، به عنوان معلّم قرآن معرفی کرد که ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾، [۷] از این طرف هم به ما فرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾، [۸] این اطاعت رسول هم در مسایل حکومتی است هم در مسایل احکام، چون اولین مبین و اولین معلّم، وجود مبارک رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) است. اگر چیزی را رسول الله در احکام یا در حکومت فرمود، پیروی او می‌شود ضروری و لازم؛ گذشته از اینکه این آیه ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ﴾ اطلاق دارد، آن آیات هم تأیید می‌کند. قسمت ۸/حشر/تسنیم

ما که نباید همه احکام را از قرآن بگیریم، خود قرآن فرمود: من خیلی چیزها را به رسول گفتم، خود رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) به ما فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ»، [۹] شما دستور حج را از من بگیرید، صدها مسئله است در باب حج که گوشه‌ای از آنها در قرآن است، بقیه در قرآن نیست. محرّمات در حال احرام، تروک احرام، چه چیزی کفاره دارد، چه چیزی قفاره ندارد، چه چیزی قضا دارد، چه چیزی قضا ندارد، کجا مُحَرَّم اگر مُرد حجّ او قبول است، کجا اگر مُرد حجّش قبول نیست، هیچ کدام از آنها که در قرآن نیست، فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ»، درباره نماز هم چنین است، فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»، [۱۰] این مرسله گرچه از طریقه آنها نقل شده است؛ اما در کتاب‌های ما به عنوان یک مُرسله مقبول تلقی شده است، فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»، پس در باب نماز چنین است، در باب حج هم آن چنان است. در سایر ابواب هم همین‌طور پس خود رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) خود را به عنوان معلّم و مبین احکام الهی معرفی کرده است و همین که این مسعود این آیه را خواند، آن شخص پذیرفت که گفته پیامبر گفته «الله» است، خدا فرمود هر چه پیامبر فرمود اطاعت کنید، پس این ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ﴾، نزد شیعه و نزد سنی اطلاق دارد، هم احکام را می‌گیرد هم مسایل حکومتی را، اختصاصی به مسایل حکومت ندارد و آن آیات هم این را تأیید می‌کند؛ چه اینکه این دو بزرگوار؛ یعنی امام رازی و زمخشری که مورد اعتماد اهل سنت هستند، به اطلاق این کریمه تصریح کردند به اضافه این زمخشری در **کشاف** این جریان را هم نقل کرد. قسمت ۸/حشر/تسنیم

روایت بعدی هم که درباره «دولة» هست تا می‌رسد به روایات تفویض، چون روایات تفویض فراوان است، اگر بعضی از اینها سنداً ضعیف باشند، بعضی از آنها که قوی هستند، تأمین می‌کنند. در عیون اخبار الرضا «حَدَّثَنَا عَنْ يَاسِرِ الْأَخَادِمِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي التَّفْوِضِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَوَضَّ إِلَيَّ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) أَمْرَ دِينِهِ» کار دین را به پیامبر واگذار کرد، «فَقَالَ: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، فَأَمَّا الْخُلُقُ وَ الرِّزْقُ فَلَا»، مسایل تکوینی تفویض نشد؛ اما مسایل تشریحی تفویض شد، خلق و رزق را که کارهای تکوینی است، خدا به عهده دارد؛ اما تشریح و قانون‌گذاری را خدا به نبی خود واگذار کرده است. چرا خلق و رزق به اینها واگذار نشد؛ برای اینکه خدا در قرآن فرمود: «ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ دَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾» [۱۵]. [۱۶]

روایت بعدی هم مسئله اینکه خدا مبدأ و معاد است ذکر می‌کند، روایت بیست و هفتم این باب که از *علل الشرائع* از امام هفتم (سلام الله علیه) نقل می‌کند، این است که فرمود: «وَاللَّهِ أَوْتَيْنَا مَا أُوتِيَ سُلَيْمَانُ وَ مَا لَمْ يُؤْتِ سُلَيْمَانُ»، هر چه خدای سبحان به سلیمان (علیه السلام) داد به ما هم داد ما هم داده شدیم و چیزهایی ما داده شدیم به ما داده شد که به سلیمان داده نشد: «وَمَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ»، این همان است که در زیارت «جامعه» دارد که خدا به شما چیزی داد که به احدی از افراد نداد: [۱۷۷] «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ سُلَيْمَانَ ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ جِسَابٍ﴾ [۱۸۸]؛ [۱۹۹] اما درباره رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) به طور کلی فرمود: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.

روایت ۲۸ این باب که از اصول کافی نقل می‌کند، این است که ابی اسحاق نحوی می‌گوید من وارد محضر امام ششم (سلام الله علیه) شدم، شنیدم که او می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَى مَحَبَّتِهِ»، بر محور محبت او را تعلیم کرد نه بر محور دراست، «فَقَالَ ﴿وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [۲۰] ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ»، کارها را به او واگذار کرده است، «فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾»، بعد به ما فرمود: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾. [۲۱] قسمت ۸/حشر/تسنیم

## نتیجه گیری

هر چقدر در درک و فهم عقلانی مفاهیم اعتقادی تاکید می‌باشد در بخش عمل و اقدام توصیه به تبعیت و اطاعت می‌گردد این تبعیت و اطاعت هم می‌تواند از یک محبت و عشق و مودت به قرآن و عترت سرچشمه بگیرد و هم صرفاً با تقلید و پیروی از صراط مستقیم که مقرر گردیده است.

اما صراط مستقیم همان وجود پیامبر اکرم و عترت طیبه ایشان در مرحله ولایت و امامت می‌باشد و در زمان غیبت نیز تبعیت از مراجع و مجتهدین

و نهایتاً در امور حکومت، حاکمیت ولایت فقیه است. چنانکه در اجمال جمله و کلام زیبایی در زیارت آل بیس می‌فرماید:

فَالْحَقُّ مَا رَضِينَاهُ وَ الْبَاطِلُ مَا أَسْخَطْنَاهُ وَ الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَفَسَّيْ مُؤْمِنَةً بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَ أَجْرَكُمْ وَ نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ

حق آن است که شما به آن خشنود شدید، و باطل آن است که شما از آن ناخشنود گشتید، و معروف آن است که شما به آن امر فرمودید، و منکر آن است که شما از آن نهی کردید، پس نهاد من مؤمن به خدای یگانه بی شریک، و به رسول او، و به امیر مؤمنان و به شماست ای مولای من، به آغاز و انجام شما، و یاری ام برای شما آماده، و دوستی ام نسبت به شما بی‌آلایش است.